



سوسیالیسم کارگری

نشریه سیاسی - تحلیلی سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان

عقرب ۱۳۹۷، نوامبر ۲۰۱۸

شماره ۴۱

در این شماره:

جستار دوم نقدی بر تغییر خواهی اجتماعی با نظام‌های لیبرال دموکراسی

مصاحبه نشریه سوسیالیسم کارگری با رفیق فهیم آزاد در رابطه به کنفرانس نهم سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان

بزرگداشت از انقلاب اکتبر

وجه دیگری از قتل جنرال رازق

اکتبر چگونه پیروز شد؟
اکتبر چگونه شکست خورد؟

مصاحبه با رفیق بریالی در مورد انتخابات پارلمانی در افغانستان

مارکس و انگلس در مورد آزادی زنان
پیوسته به گذشته...

دنیای آرزویم

سفن سردییر:

انقلاب اکتوبر محدود به پیروزی یک اندیشه در یک برهه ای از زمان نیست. این انقلاب پیروزی یک جنبش هدفمند توده ای و ملیونی بود. جنبشی که نیرویش را از همبسته گی کارگران، فرودستانی که از نکبت فقر، نا برابری، ستم و استثمار وحشیانه ای که جنگ بر ابعادش بطور گسترده ای افزوده بود، کسب می نمود. انقلاب اکتوبر، انقلابی است که حتی تصور تکرارش، عا ادامه در صفحه ۲

تصور می شود که تجلیل از انقلاب اکتوبر، صرفاً تجلیل از یک واقعه شگرف و بی نظیر تاریخ در یک مقطعی از زمان بوده و یدک کشیدن آن در امتداد زمان به یک سنت تبدیل شده است. اما این امر یک سنت نیست، بلکه ریشه در دلایل مادی و واقعیت های جاری در جهان، که انقلاب اکتوبر آن را نماینده گی می کند، دارد.



آزادی، برابری، حکومت کارگری!

آمریکا، که بعداً در جنوری ۱۹۶۱ توسط نظامیان بلژیک به قتل رسیده و مانند خاشقجی مثلث و در اسید سلفوریک حل گردید، برنامه های متعدد سیا در تلاش برای ترور فیدل کاسترو، سرنگونی دکتر مصدق و دولت او در ایران، گردن زدن و به نمایش گذاشتن سرهای بریده انقلابیون الجزایر و مراکش توسط نظامیان فرانسوی که با افتخار تصویر آن را آذین تبر پستی خویش نموده اند؛ این نمونه هایی از جنایات بورژوازی هستند که با صدور دموکراسی توجیه می گردند. با این وجود بورژوازی خودش را مدافع آزادی های فردی و آزادی بیان جا می زند.

توحش سرمایه داری به اینگونه جنایات محدود نمی گردد. در این نظام نه فقط آزادی های فردی به شدت محدود گردیده و احترام به عقایدی به شدت عقبگرا و ضد انسانی به رکنی از دموکراسی تبدیل شده است، بلکه با ایجاد درگیری های نظامی، تهاجمات و استفاده از کشنده ترین و مخرب ترین ابزارهای جنگی، از میان بردن حداقل امکانات زنده گی، تحمیل مهاجرت های اجباری، قحطی و گرسنگی زنده گی میلیون ها پیر، جوان و کودک را در پهنه گیتی به یغما می برد.

سرمایه داری تا حال توانسته است انقلابات کارگری زیادی را شکست بدهد. انقلابی های بیشماری را به گلوله بسته و مانند طالبان سر بریده اند. توانسته است نظامی را که اصل موجودیتش بر تناقض استوار است، سر پا نگهدارد. توانسته است با استفاده از دین، با رویای بهشت، زنده گی واقعی را در روی زمین به جهنمی برای انسانها تبدیل نماید. با سلاح ناسیونالیسم، صف فرودستان را قطعه، قطعه نماید. اما هرگز نتوانسته است آرمان

ادامه در صفحه ۳

ناشی از بروز یک انقلاب سوسیالیستی دیگر بر حذر می دارند. تبلیغ می نمایند که در انقلاب خون ریخته می شود، نظم جامعه برهم می خورد، بی ثباتی ایجاد می گردد و بلاخره نتیجه آن می گردد که مردم در شوروی و اروپای شرقی آن را تجربه کردند.

بورژواها فقدان آزادی های فردی و جامعه خاکستری شوروی و اروپای شرقی را در حالی نقد کرده و تجسم سوسیالیسم وانمود می کنند که خود شان با استفاده از وسایل تجسسی تصویری و شنیداری و سیستم های ماهواره ای، در هر قدمی حرکت و ارتباط آحاد جامعه را زیر نظر دارند. دیگر انسانها در هیچ جایی از دید جاسوس های نظام مخفی مانده نمی توانند. در خیابان ها، دفاتر، اماکن عمومی، حتی منازل شان موقعیت ها، مسیر تردد و گفت و گوهای شان توسط نیروهای امنیتی قابل ثبت است. نمونه متأخیر دموکراسی بورژوایی در تأمین حق آزادی های فردی و آزادی بیان، در تعقیب، شکار، قتل و مثله کردن وحشیانه روزنامه نگار عربی که خود در حلقه محافل قدرت خاندان سلطنتی شامل بود، در قنصلگری عربستان در استانبول ترکیه به نمایش گذاشته شد.

در نظام سرمایه داری حقوق بشر و آزادی های ابتدایی انسانها به راحتی در برابر منافع اقتصادی، عقب رانده می شوند. تلاش برای کسب برائت شاهزاده سعودی در رابطه با قتل خاشقجی و دفاع از مشروعیت فروش اسلحه آمریکایی، انگلیسی، آلمانی و فرانسوی به عربستان سعودی، از همین منطق آب می خورد. عملی که عقب گرد وحشتناکی است به دوران توحش بشر. سراسر تاریخ بورژوازی نمونه های چنین جنایاتی را در خودش نهفته دارد. برنامه ناموفق ترور نخست وزیر کانگو پاتریس لومومبا توسط (سیا) با موافقت آیزنهاور رئیس جمهور

نهایی لیبرال دموکراسی توسط فرانسوی فوکویاما که زمانی پدر جریان "نو محافظه کار" در آمریکا شناخته شده بود، لرزه بر اندام سرمایه داری می افکند.

هدف انقلاب اکتوبر، ایجاد جامعه ی سوسیالیستی بود که بایست در همان آغاز کار، با لغو مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و لغو کارمزدی پایان کار مناسبات سرمایه داری در روسیه را رقم می زد. اما مناسبات تولید پس از پیروزی انقلاب و تثبیت سیاسی آن، تحت حاکمیت استالین، کماکان بر استثمار کارگران استوار بود. هر کارگری که تحت نام کار داوطلبانه، بیشتر تن به استثمار و بهره کشی می داد، به عنوان کارگر نمونه مورد تشویق قرار می گرفت و برای کارگران دیگر الگو قرار داده می شد. آن شیوه، ادامه استثمار در شکل جدید و در تضاد با اهداف و خواسته های انقلاب اکتوبر و نمونه خوبی است که نشان می دهد وفاداری به فرد پیشوا، خیلی متفاوت از تعهد به آرمان های انقلاب است. آنچه که تحت نام سوسیالیسم در شوروی مسلط گردید، چیزی نبود جز سرمایه داری دولتی. مالکیت دولت بر وسایل تولید، هیچگاه به مفهوم لغو مالکیت بورژوایی بر وسایل تولید نیست. فقط تغییر شکل حقوقی مالکیت با همان مضمون قبلی است.

بورژوازی و ایدئولوگ های آن همچنان تلاش دارند سرمایه داری دولتی در شوری سابق را به عنوان تجسم اهداف انقلاب اکتوبر و جامعه سوسیالیستی جا بزنند. مزید بر آن با تمرکز روی محدودیت آزادی های فردی و جامعه به شدت پولیسی شوروی، مردم را از خطرات

زنده باد سوسیالیسم!

اکتوبر هستند. مهمتر از همه انقلاب اکتوبر پوتانسیل عظیم اتحاد کارگران را در امکان تحول جهان به نمایش گذاشت. کوتاه این که هر آن چه به برابری و زنده گی انسانی بر می گردد، با پیاده شدن اهداف انقلاب اکتوبر تحقق می یابد.

با این همه سرمایه داری از هیچ فرصتی در تبلیغ علیه انقلاب اکتوبر فرو گذار نکرده است. نقد سرمایه داری به انقلاب اکتوبر، محدود به چیزهایی که در گذشته اتفاق افتاده است، نیست. نقد آنها ناشی از ترس تکرار اکتوبر دیگری است. اکتوبر اول با پایین آوردن ساعات کار، ممر سود بیشتر از خلق ارزش اضافه به دست کارگران را بست. انقلاب اکتوبر دیگری، کاپیتالیسم را از بنیاد بر خواهد انداخت، و آنهایی که در متن نظام سرمایه داری پیشیزی بیشی به شمار نیامده و چیزی بیشتر از یک ابزار تولید به آنها نگاه نمی گردد، کل نظام را از آن بالا به زیر کشیده و به مشتی از سرمایه داران، برابری را آموزش می دهند. ازین زاویه حجم تبلیغات منفی علیه انقلاب اکتوبر قابل فهم است. ما و سازمان ما آنگونه که بارها تأکید کرده ایم، بر این باوریم که انقلاب اکتوبر، آنگونه که تبلیغ می گردد، بخشی از تاریخ گذشته نیست. انقلاب اکتوبر و تحقق اهداف آن به آینده تعلق دارد. پیروز باد سوسیالیسم.

از بدو پیدایش تا حال چندین صد سال فرصت داشته است نشان بدهد که رشد اقتصادی سبب رهانیدن بشر از بدبختی می شود. ولی هر چه جلوتر می رود، نکبت، فقر، سرخوردگی و توحش در ساحه تحت سیطره اش گسترده تر می گردد.

اما دست آورد های انقلاب اکتوبر در دوران عمر کوتاهش چیست؟

طول مدت زمانی که انقلاب اکتوبر توانست به اهداف انقلاب مادیت بخشد، در مقایسه با زمان موجودیت حاکمیت سرمایه داری، مقایسه چیزی کمتر از یک سانتی متر با یک متر است. علی الرغم این دوران کوتاه، دست آوردهای انقلاب اکتوبر در طول تاریخ بشری مانند هستند. زن ها برای اولین بار حق رأی دادن، انتخاب کردن و انتخاب شدن را به دست آوردند. برای همه کودکان در شوروی امکان درس و تحصیل مهیا شده و از نکبت کار کودکان رهانیده شدند. دسترسی به امکانات صحی و بیمارستان برای همه میسر شده بود. امکان به دست آوردن شغل بعد از پایان تحصیل دیگر یک رویا نبود. هشت ساعت کار در روز، رسمیت یافته بود. حقوق باز نشسته گی و ده ها امتیاز دیگر که پس از گذشت چیزی بیشتر از صد سال پس از انقلاب اکتوبر، در جوامع پیشرفته غرب بخشی از رفاه اجتماعی و مایه مباهات است، همه و همه از دست آوردهای انقلاب

های انسانی انقلاب درهم شکسته شده اکتوبر را محو کند. رویای یک زنده گی انسانی در جامعه ای که در آن کار دیگر وسیله انباشت سرمایه و از خود بیگانگی انسانها نبوده، بلکه وسیله شگوفایی برای همه باشد، از آنها بدزدد. تحریف مفهوم انقلاب هم تلاشی است برای دیگرگون نشان دادن ماهیت آن. انقلاب، تغییر حاکمیت سیاسی و جاگزینی افراد جدید در ماشین دولتی از قبل آماده شده نیست. شورش و طغیان مسلحانه نظامیان یا عده ای از ناراضیان با سر دادن شعارهای انقلابی نیست. انقلاب یک جنبش اجتماعی است که فرودستان برای ایجاد تغییرات بنیادی که در نتیجه آن شیوه تولید کهنه و روابط انسانها با مناسبات تولید دگرگون می گردد، به پا می خیزند.

بر انداختن نظم کهن که جا افتاده شده و در همه ابعاد زنده گی اجتماعی ریشه دوانیده و با تسلط بر زیربنای اقتصادی، روابط رو بینایی متناسب با آن را شکل داده است، نمی تواند بدون توسل به زور اجرایی گردد. کاربرد قوه قهریه و زور چیزی نیست که الزاماً شامل یک برنامه انقلابی باشد. سطح تلاش نیروهای وفا دار به حاکمیت سیستم قبلی که مسوول ناهنجاری های اقتصادی و اجتماعی ای هستند که توده ها را به انقلاب وا داشته اند، میزان کار برد " زور" در انقلاب را رقم می زند. این خشونت با هر معیاری به اندازه کسری از خشونت جاری که در هر گام زنده گی اکثریت عظیم افراد جوامع انسانی را تیره و تار کرده و در هر چند ثانیه جان کودکی را از گرسنگی در آغوش مادرش می گیرد و هر روز صد ها انسان را در اثر انفجار راکت و بم تکه تکه می نماید، نمی رسد. نظام سرمایه داری



تل دوی د کارگری طبقی پبوستون!

جستار دوم نقدی بر تغییر خواهی اجتماعی با نظام‌های لیبرال دموکراسی

جواد طیب

در جستار نخست خیلی فشرده و به شکل عمومی به این پرداخته شد که انتخاب شدن و انتخاب کردن در مسند های قدرت سیاسی بخشی از دست آوردهای بشریت مترقی و آزادی خواه بوده است که در اثر مبارزات پیگیر و خسته‌گی ناپذیر با نظام های قرون وسطایی به دست آمده است؛ در آن زمان این دست آورد توانست مشروعیتی را که نظام های سلطنت مطلقه ی فیودالی از آسمان و نهایتاً از خدا می گرفتند را زمینی سازند و تا حدی قدرت خدایی را در این فراگرد اجتماعی-سیاسی به بشر منتقل کنند. اما با تاسف در این زمینه هم، رؤسا و شاهان با تسجیل صلاحیت های عریض و طویل برای خود در قوانین اساسی دولت های به اصلاح مدرن، شأن و مسند خدایی را هم از آن خود کردند. چیز دیگری که به آن اشاره شده است و اساس مسأله در جستار اول را تشکیل می‌داد، نگاه نقادانه به پدیده های اجتماعی- سیاسی در جامعه است که توده های قرن بیست و یکم نباید به دست آوردهای حد اقلی پنج، شش قرن پیش بسنده کنند. به هر حال با این پیش زمینه در این جستار می خواهیم ملموس تر برسم به انتخابات مجلس نماینده گان در افغانستان. با برگزاری انتخابات مجلس نمایندگان در ۱۳۹۷/۰۷/۲۸ تحلیل های مختلفی

پیرامون اوضاع و احوال انتخابات در سطح ملی و بین المللی صورت گرفت. عده ای از تحلیل گران و مدیا، با توجه به وضعیت امنیتی و سیاسی کشور و همین طور در جهت تقدیر از "تمرین دموکراسی" مدال های "قهرمانی" را برای شرکت کننده گان پروسه انتخابات اعم از زن و مرد دادند.

برخی کاندیداها، تحلیل گران و جوانب ذیدخل به دلیل ضعف رهبری و مدیریتی روند انتخابات، که در اکثریت مراکز رای دهی در سراسر کشور سخت مشهود بود، کاسه و کوزه را یکسره به سر و روی مسوولان "کمسیون مستقل انتخابات" پرتاپ کردند. عده ای از مدیا بیرونی، کنش گران اجتماعی جمع کمیسیون های برگزار کننده و حکومت اوضاع بد امن و نا امن، سطح نازل آگاهی شهروندان از ارزش های به اصطلاح دموکراتیک و... را مفروض گرفته اوضاع را احسن ارزیابی کردند.

خب اینکه در "انتخابات" روز شنبه ۲۰۱۸/۱۰/۲۰ شفافیت نبود، تقلب گسترده صورت گرفت، قانون انتخابات نقض شد، خون صدها آدم به زمین ریخت، میلیون ها دالر به هدر رفت، ضعف رهبری و مدیریت را کور میدید، بایومتریك و لیست رای دهندگان مثل وسایل "خاله کاشی" کودکان ناکاره از آب برون شد، هزاران کلیپ تصویری مبنی بر تخطی و تخلف انتخاباتی بیرون زد، میلیون ها شکایت رسمی و غیر رسمی از این روند

صورت گرفت و از همه بدتر اینکه نتایج این انتخابات مطمئناً بعد از برگزاری همین روند در قندهار با عدم قبول اکثریت از کاندیداها و اعتراضات معترضان در سراسر کشور با قلدری حکومت کننده های داخلی و حامیان بیرونی شان به کسانی که ناراض هستند قبولانده خواهد شد؛ این چیز هایی است که همه روزه مدیا و رسانه ها بازگو و خاطر نشان می سازند، اما لا اقل از دید من رسیدن به تحلیل اساسی و کنکریست مستلزم پاسخ به سه پرسش بنیادی زیرین است که چرا چنین کارهای که نباید می‌شد، شد و یا در حال شدن است.

۱. کاندیدا های این دور مجلس نماینده گان چه کسانی هستند و در صورت موفقیت شان می خواهند چه کارهای را انجام دهند؟

۲. "حکومت وحدت ملی" و شرکای بین المللی آن با برگزاری انتخابات مجلس نماینده گان دنبال تحقق چه امری هستند؟

۳. شهروندان با شرکت شان در انتخابات مجلس نماینده گان چه می خواهند؟

راجع به پرسش نخست: اساساً نامزدان با دو پسوند در کمیسیون به اصطلاح مستقل انتخابات ثبت نام کرده بودند، جمعی تحت عنوان کاندیدا مستقل و یک تعداد هم از سوی احزاب. کاندیدهای مستقل نیز به دو

خواند، بازهم قابل قبول حکومت و در خور تحسین و ستایش حاکمیت بود.

برای شرکای "حکومت وحدت ملی" در رأس شان امریکا نیز آنچه که اهمیت داشت و دارد نفس برگزاری نمایشی انتخابات بود و این مسأله محوری است و به خودی خود به کل این پروسه مشروعیت سیاسی می-بخشد و لاجرم هم کافی تلقی می-گردد. حتی اگر مشارکت عمومی در آن تأمین نگردد، شفافیت، عادلانه بودن و سری بودن آن امر لازم شمرده نمی-شود؛ چیزی که به صورت آشکار در این انتخابات شاهد آن بودیم. در سطح بین المللی دموکراسی امریکایی در افغانستان و یک تعداد از کشورهای دیگر که دموکراسی در قرن بیست و یک در اثر مداخله نظامی به آن کشورها صادر شده به "دموکراسی از دست رفته" مسمی است؛ برای امریکا و شرکای اروپایی اش خود پروژه برگزاری انتخابات در برابر رقبای جهانی شان مهم پنداشته می-شود نه محتوای سیاسی آن. کنه و شالوده ی این مسایل بر می-گردد به منافع یک تعداد از ادامه در صفحه ۶

قومی شان دفاع می-کنند و بخشاً هم از هدر رفتن حق زبانی و یک تعداد هم که فراقومی و زبانی فکر می-کنند خواهان برگشتاندن مناسبات امروزی افغانستان به صدر دین اسلام در عربستان سعودی است!

در زمینه به پرسش دوم: همانگونه که "حکومت وحدت ملی" و پیش از آن در دوره های متعدد حکومت کرزی، حاکمیت بر بنیاد یک پروژه موزاییکی انسان ها مبتنی بر تعلقات اتینکی و تباری شکل گرفته بود (پروژه بن ۲۰۰۱) تا کنون اکثر کارکردها هم نه به شکل پروسه های بنیادی و مردمی به دور از تعلقات این و آن، بل کاملاً در شکل و شمایل همان پروژه برای خاک زدن در چشم حکومت شوندگان و دوزخهای تمویل کننده به پیش می-رود. از آنجایی که حکومت وحدت ملی در برابر کشورهای تمویل کننده بالاخص امریکا مکلف به اجرای اکت و اداهایی است که آنها از این حکومت می-خواهند، یکی هم این که خواه نا خواه به هر شکل و در هر وضعیتی باید انتخابات برگزار شود، حتا اگر این انتخابات مسخره تر از این هم بدر می-آمد که مسخره ترین چهره سیاسی-اجتماعی آن را نیز مسخره

بخش اساسی تقسیم می-شوند؛ یک: کسانی مانند مالکان بانک ها، شرکت ها، پسران و بازمانده های سران میلیونر جهادی، صاحبان انجوی ها، مسوولین یک تعداد از ادارات مدنی فربه و وکیل-های دوره ی پیش که اکثراً حد اقل هشت سال از امتیازات این کرسی در تمام ابعاد زنده گی شان لذت برده اند. خواست اینها از ورود به پارلمان پیشاپیش مشخص است. سفید سازی پول های سیاه که از مجراهای غیر قانونی بدست آورده اند؛ البته با راجستر شرکت ها، انجوها و مراودات تجاری ملی و بین المللی، داخل سیستم بودن، مصونیت پارلمانی، داشتن پاسپورت دیپلماتیک و در کل دور نشدن و یا بودن در حلقه ی قدرت سیاسی برای انجام امور فوق.

دوم: جمعی جوانان دانش آموخته دارای مشاغل دولتی و نهادهای خصوصی داخلی و بین المللی. خواست اینها بعد از پیروزی، هم برای خود شان و هم برای جمعی از شهروندان گنگ و ناروشن است؛ برخلاف کتگوری اول که همه چیز شان یکسره از قبل معلوم و مشخص است. در پاسخ به پرسش سوم بیشتر بالای چستی خواست این بخش بحث می-کنم.

نامزدان وابسته به احزاب سیاسی هم همانند کتگوری اول از ابتدا انتهای کارشان هویدا است. چون احزاب سیاسی در افغانستان اکثراً قومی، سمتی، مذهبی، زبانی و در کل متکی به افتراق انسان ها بر مبنای مشخصات اتینکی و تباری است، بناءً خواست و برنامه های شان هم نمی-تواند از این امر بدور باشد. بعضی این ها به زعم خودشان از حق



حکومت کننده ها در داخل و یک تعداد از کشورهای ذیدخل در مناسبات افغانستان در بیرون؛ آنچه که اینجا غایب است و لا اقل با ذره بین هم دیده نمی شود پروسه های مردمی و دموکراتیک به نفع آحاد شهروندان است.

در قسمت پاسخ به پرسش چیستی خواست شهروندان یک سری مسایلی است که باید بر روی آنها خم شد. نخست این که توده ها و احاد شهروندان به گونه ی از وضعیت خسته استند. فقر، بی حقوقی، بی سرپناهی، قدرت پایین خرید، بد امنی و ناامنی، بیکاری و بی غذایی، انفجار و انتحار و در کل بی آینده گی اجتماعی کارد را به استخوان مردم رسانده است؛ مردم گوش به آواز یک نوا و چشم براه یک روزنه ای استند که نوید تغییر را ندا بکشد، چون وضعیت موجود واقعاً غیر قابل تحمل است؛ برای همین هم بود که بخشی از مردم با قبول این همه ریسک امنیتی جهت ایجاد تغییر در وضع موجود از زن و مرد به پای صندوق های رای رفتند تا باشد اگر که با تغییر یک تعداد از اعضای مجلس نماینده گان بتوانند تغییری در سطح معیشت توده ها بیاورند. هرچند این را هم نمی شود انکار کرد که بخش زیادی از شهروندان به نسبت فقر مطلق که اوضاع سیاسی-اقتصادی موجود بالایشان آورده، راهی دیگری نداشتند تا رای خود را در بدل پول معاوضه کنند؛ اگر انتخابات تبدیل آرا به کرسی باشد، اینجا اکثراً انتخابات تبدیل آرا به پول بود.

درست بر سر همین مسأله تغییر وضعیت موجود است که در پاسخ به بخشی از پرسش نخست گفتم نیاز به مکث است. تغییر، هم برای یک بخشی از کاندیدها و هم برای بخش از شهروندان نیازمند توضیح است، که

تغییر اجتماعی یعنی چه؟ آیا تغییر درون ساختاری باعث تغییر وضعیت عمومی موجود خواهد شد؟ یا هم آنچه که جوانان دانش آموخته و کاندیدهای جوان تحت عنوان پارلمان جوان در برابر مجلسی از سالخورده ها شعار میدهند، آیا واقعاً همه این جوانان دانش آموخته ی کاندیدا خواهان یک دگرگونی اجتماعی ساختاری و فراساختاری استند؟ آیا سیستم اجازه چنین تغییری را برای این دانش آموخته ها خواهد داد؟ آیا بخشی زیادی از این دانش آموخته ها در حد ادعایی که می کنند، استند؟ و پرسش های دیگری که نیاز به روشن سازی دارد. در قسمت تغییر درون ساختاری و تبدیلی یک تعداد از مهره ها در بخش اول که قبلاً منتشر شده بحث صورت گرفته است. اینجا میخوام در مورد جوان سازی مجلس نماینده گان یا هم مجلس نماینده گان جوان، مکثی داشته باشم. یک تعداد اعم از بخشی شهروندان و عده ای از کاندیدها تصور را بر این می گیرند که در هر حالت وجود تعداد زیاد از دانش آموخته های جوان در مجلس نماینده گان فی نفسه باعث تغییر می شود، چون به زعم این ها کسانی که با نیروی جوان و تازه وارد پارلمان می شود از یکطرف نیرو و انگیزه ی کار را دارد و از طرف دیگر همانند اسلاف کهن سال شان در فساد و ارتشاء، زد و بند سیاسی، خورد و برد " پنجاه و چهار میلیونی " و بیشتر از آن به اصطلاح معروف گرگ های باران دیده نیستند. اما به تصور من همان گونه که قبلاً هم ذکر کردم در ساختار گندیده و پوسیده هر قدر کاریکترها و مهره ها نو شوند با تاسف تا چندی نگذشته نوا هم یا همروند بقیه میگردند یا هم به عناوین مختلف طرد می شوند.

ذهنیت دیگری که بیشتر از این قابل تماس گرفتن است و در این متن بن مایه بحث را تشکیل میدهد مسأله نماینده گان جوان است؛ مراد از مجلس نماینده گان جوان نه سن و سال بل ذهنیت جوان و تفکر جوان است، که بیشتر طرفداران این طرز تفکر کاندیدا های دانش آموخته، نویسنده ها، روشنفکران، کنش گران سیاسی و مدنی، استادان دانشگاه، چپ دانشگاهی و مکتبی و اکثریت قاطع قلم بدستان کشور است.

ادامه در صفحه ۷



سازمان سوسیالیست های

کارگری برای آزادی،

برابری و سوسیالیسم

مبارزه می کند، برای

تقویت صف آزادی

خواهی و برابری طلبی و

برای تحقق آرمان

سوسیالیسم به آن

پیوندید!

www.workersocialist.org

<https://www.facebook.com/workersocialism>

www.asrejadid.org

www.asrejadid.org

ادامه از صفحه ۹

ناپذیر سازمان سوسیالیست‌های کارگری را می‌سازد. عملی شدن این مصوبات شرایط و زمینه مساعدی برای بسط نفوذ و قدرت‌گیری اجتماعی نیروهای چپ و سوسیالیست را فراهم می‌سازد و لذا با اهمیت اند و تحقق این مصوبات وظایف مهمی را در برابر ما قرار می‌دهد.

این روشن است که اهمیت هر تصمیمی فی‌نفسه در خود تصمیم نهفته نیست بل در چگونه‌گی به اجرا در آمدن آن‌ها است. اقدام و تلاش عملی خسته‌گی ناپذیر، بلاوقفه و داشتن افق روشن و نیروی متعهد برای تحقق و پیاده ساختن تصمیمی که بر اساس خردجمعی و رأی و اراده آزاد صورت می‌گیرد، می‌تواند هر امر "دشوار" و "ناممکن" را ممکن و سهل سازد. لذا مصوبات کنفرانس نهم که عرصه‌های مختلف از فعالیست سوسیالیستی را در بر می‌گیرند، می‌تواند راه برای برداشتن گام‌های بزرگ و تاریخی را مساعد سازند و من خودم شخصاً به عنوان یک فعال این عرصه سخت به آن امیدوارم.

از طرف دیگر اگر شما بخواهید در یک فرم ماتریال نهاد برابر ایستادش را پر کنید هر از گاهی ممکن است فرسوده گی اش نمایان شود و گنداش بیرون بزند همانند همین جمهوری اسلامی افغانستان، جمهوری اسلامی ایران و کشورهای همانند.

به هر حال می‌خواهم این را بگویم که این همه نا رضایتی، فقر، بیکاری، بی‌خانمانی، مثله شدن آدم‌ها در ساحات به زعم خودشان به شدت امن و مصون دیپلماتیک و در کل بی‌آیندگی بشر در دنیا فقط یک مطلب را می‌رساند و آن اینکه سیستم موجود دیگر برای نیازمندی‌های بشریت قرن بیست و یک پاسخ ده نیست؛ کار و فکر متجدد نقد وضعیت موجود و رسیدن به یک دنیای مرفه و بهتر با میکانیزم‌های جدید و محتوای نو است. هرگونه نسخه پیچی با این ساختار و سیستم متاسفانه دور زدن همین سایکل موجود است و دور زدن این دایره در هر قد و قیافه ای و با هر طرز تفکری تکرار همین وضعیت موجود است که شایسته و بایسته انسان‌های خردمند قرن بیست و یک نیست.

متاسفانه لنگش این طرز تفکر هم همانند همان تغییر است که در بالا و در بخش نخست بالایش بحث کردیم، شما نمی‌توانید در فورم و قالب کهنه محتوی جدید و تفکر متجدد را بگنجانید. در مباحث سیاسی-اجتماعی اینطور نیست که در یک خریطه سودا، پیاز و کچالو را یکجا انتقال دهید؛ هر نظام سیاسی قالب‌های حمل محتوای خود را دارد. دموکراسی و پارلمان فرم و قالب برای محتوای لیبرالیسم است و لیبرالیسم و نیولیبرالیسم همین سیستمی است که با تاسف در اکثریت دنیا حاکم است و خوشبختانه افت، افول و بی‌آفتی این نظام در سراسر جهان از جمله در افغانستان با نارضایتی عمومی شهروندان هویدا شده است؛ پس اگر تفکر متجدد هنوز هم این باشد که این سیستم خوب است ولی کسانی که گرداننده گی می‌کنند اشکال دارند، باید گفته شود که این تفکر نه تنها متجدد نیست بلکه خود پر از اشکال است.



مصاحبه نشریه سوسیالیسم کارگری با رفیق فهیم آزاد در رابطه به کنفرانس نهم سازمان

سوسیالیست‌های کارگری افغانستان

این مصاحبه پس از برگزاری کنفرانس انجام شده بود و قاعدتاً می‌بایست در شماره قبلی به دست نشر سپرده می‌شد، اما به دلیل حجم مطالب و مضامینی در مورد وضعیت سیاسی - نظامی افغانستان، به ویژه پروژه "صلح" و آتش‌بس رژیم با طالبان، از نشر باز ماند.

امریکا دیکته می‌کند و قعی نمی‌گذارند. افغانستان به یک معنی نقطه تلاقی تقابل منافع استراتژیک، سیاسی و اقتصادی قدرت‌های جهانی و قدرت‌های منطقه‌یی است. با پایان جنگ در سوریه و تفوق یافتن نظامی آشکار روسیه و متحدانش در این ماجرا، پروژه داعش نیز در این منطقه ارزش مصرفش را از دست داد؛ اما اسلام سیاسی که داعش و طالبان شاید نماینده عریان و وحشی‌تر آن باشند، هنوز در استراتژی بخشی از بورژوازی جهانی به رهبری امریکا از مکان ویژه و کارایی برخوردار است، بهمین دلیل مردم شاهد ابراز وجود شاخه خراسان داعش در کنار طالبان در جغرافیای افغانستان هستند.

افغانستان با موقعیت استراتژیک و حساس خود در آسیای مرکزی سالها است که به محراق تصادم منافع استراتژیک قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری جهان، قدرت‌های منطقه‌یی و همسایه‌های طماع تبدیل گردیده و بیشتر از چهار دهه است که در خلاء نبود جنبش متشکل کارگری و حزب قدرتمند و با نفوذ سوسیالیستی کارگران و جنبش‌های مترقی و برابری خواهانه، قربانی ایلغار وحشیانه نظام سرمایه‌داری و ایادی محلی آن می‌باشد.

ارتجاع بورژوا-امپریالیستی در ضمن استفاده از ماشین جنگ و جنایتش (ناتو)، هر دو صف این جدال خونین و ارتجاعی (هم دولت وحدت ملی و هم اسلام‌میس مسلح در وجود طالبان و داعش) را برای تحقق استراتژی منطقه‌یی شان حمایت می‌نمایند و غایله کشتار، ویرانی، ارتجاع و توحش لجام گسیخته همچنان ادامه دارد و بیشتر

و منابع آن، بشریت را به مرز نابودی و فلاکت بی- نظیری کشانده است.

در این چندسال پسین مردم جهان و از آن میان ما شاهد شکل‌گیری قطب‌ها و بلوک‌های سیاسی- اقتصادی در سطح جهان و بالاخص منطقه هستیم. پس از عروج راست افراطی و به قدرت رسیدن ترامپ، امپریالیسم امریکا هرچند تحت عنوان پروتکت‌شونیسیم اقتصادی می‌خواهد که موقعیت بلامنازع‌اش به عنوان یگانه قدرت اقتصادی و نظامی برتر جهان که پس از بحران مالی نظام سرمایه‌داری در سال ۲۰۰۸ رو به افول گذاشته است را در تقابل با عروج قدرت‌های برتر اقتصادی - نظامی رقیب در سطح بین‌المللی از جمله چین و روسیه اعاده نماید.

با افول برتری اقتصادی امریکا زمینه عروج قدرت‌های محلی و منطقه‌یی فراهم آمد که حتی قدرت‌های منطقه‌یی دست‌چندم را نیز به تکاپو برای احراز موقعیت استراتژیک و جستجوی منافع شان در مناطقی از جهان انداخت. بازتاب عینی آن را در خاورمیانه، بخصوص در بحران سوریه و یمن شاهدیم. این تحولات در عرصه بین‌المللی تأثیرات بلافضلی بر اوضاع افغانستان گذاشت و منجر به وخیم‌تر و عمیق‌تر شدن هرچه بیشتر بحران در ابعاد سیاسی، اجتماعی و اقتصادی شد. قدرت‌های محلی و منطقه‌یی بر زمینه این فعل و انفعالات در توازن قدرت در سطح جهان، از این شگاف در سیاست جهانی به نفع پیش‌برد و تأمین منافع خودشان مستقل از اتکاء قبلی به قدرت بلامنازعی که امریکا پس از فروپاشی بلوک شرق به رهبری شوروی به عنوان ژاندارم جهان کسب کرده بود، سود می‌برند؛ در مورد افغانستان همانطور که شاهد هستیم کشورهای همسایه از جمله پاکستان به هیچ صورت به آنچه که

سوسیالیسم کارگری: به نظر شما کدام ضرورت‌های سیاسی - اجتماعی (جدا از اصل اساسنامه‌یی برگزاری سالانه کنفرانس سازمان)، تدویر کنفرانس نهم را فراخوان می‌داد؟

فهیم آزاد: همانطور که در پرسش شما نیز آمده است بر اساس اساسنامه و موازین آن، شورای مرکزی سازمان موظف است که کنفرانس سالانه به منظور ارزیابی وضعیت و اتخاذ سیاست‌ها و تاکتیک‌های درست و منطبق بر شرایط و اوضاع عینی را برگزار نماید. اما در کنار این اصل وضعیت سیاسی - اجتماعی، تحولات و فعل و انفعالات جهانی، منطقه‌یی و مهمتر و ضروری‌تر از آن ارزیابی وضعیت اسفبار جامعه افغانستان در کل و به ویژه موقعیت کارگران و جنبش آزادیخواهانه و بررسی و چاره‌جویی برای پیشرفت مبارزه طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی، ضرورت فراخوان کنفرانس نهم سازمان را تشکیل می‌داد. مباحث انجام یافته و مصوبات کنفرانس مبین این مسأله است.

جا دارد که به شرایط و اوضاعی که در متن آن کنفرانس نهم سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان برگزار گردید، چه در عرصه جهانی و چه در بستر شرایط عینی جامعه افغانستان، اشاره کوتاهی صورت گیرد. کنفرانس نهم در موقعیتی برگزار شد که نظام سرمایه‌داری همچنان درگیر بحران ویرانگری که ریشه در ذات پُر تناقض آن دارد، می‌باشد. سرمایه‌داری جهانی با اوجگیری تنش و رقابت شدید کشورهای قدرتمند و نو ظهور، برای شکل دادن به نظم نوین امپریالیستی و تقسیم مجدد جهان

و همه روزه از کارگران و زحمتکشان افغانستان قربانی می‌گیرد.

در کنار جنگ نیروهای ارتجاعی فقر، بیکاری و ادبار و محرومیت اقتصادی عرصه را برای همه اقشار زحمتکش از آن میان کارگران تنک کرده است. مردم بخصوص نسل جوان دسته دسته کشور را برای تأمین معیشت و دست یافتن به مکان امن ترک می‌کنند، کودک آزاری، مردسالاری و زن ستیزی که مشروعیت اش را از مذهب و سنت‌های دیرپا می‌گیرد همچنان از زنان و دختران و کودکان قربانی می‌گیرد؛ در چنین وضعیتی نیروهای راست مذهبی و قومی جهت تأمین منافع سیاسی و اقتصادی شان انقطاب بر اساس تعلق مذهبی و تباری در میان مردم را دامن می‌زنند و ناسیونالیسم قومی هنوز هم از اعتباری در اذهان توده مردم برخوردار است. این همه در حالی است که ما همچنان شاهد بروز جنبش‌های اعتراضی مردم در سطوح مختلفی هستیم. تقابل و تعارض میان توده مردم عاصی از این وضعیت و حکومت تشدید و تعمیق شده و ابعاد تازه‌ی کسب کرده است. قدرت حاکمه در قد و قیافه "دولت وحدت ملی" و حامیان آن دچار انشقاق و افتراق است و نتوانسته است که به عنوان یک قدرت متشکل ابراز وجود نماید و اختلافات جناح‌های درون قدرت حاکمه و بحران لاعلاج آن مهمترین فاکتوری است که کنفرانس به آنها در وجوه گوناگون پرداخته است.

این شرایط که شمه از آن مورد اشاره قرار گرفت بازتاب دهنده و حاصل بحران همه جانبه بورژوازی جهانی در حال حاضر است. چیزی که سازمان ما در تحلیل‌ها، ارزیابی‌ها و مصوباتش هم در گذشته و هم در این کنفرانس مداوماً به آن‌ها پرداخته است. اما در کنار این آنچه که برای سازمان ما به عنوان یک جریان کمونیست دخالت‌گر و رادیکال که از یک موضع طبقاتی معین به واقعیت‌های پیرامونش

نگاه می‌کند اهمیت دارد وضعیت جامعه افغانستان به عنوان یک عرصه از فعالیت ما و موقعیتی که کارگران، اقشار زحمتکش و در کل مردم آزادیخواه از زن و مرد در آن گرفتار اند، می‌باشد.

سازمان ما با بررسی عینی این وضعیت و اتخاذ سیاست‌هایی که در نهایت بتواند منجر به تقویت اعتراضات توده‌یی و شکل دادن به صف مستقل طبقه کارگر و جنبش آزادیخواهانه مردم شود به عنوان یک جریان رادیکال سوسیالیست نقش فعالی برای خودش قایل است و این را در پرتو سیاست‌های اتخاذ شده در کنفرانس نهم می‌خواهد عملی سازد و این وجهی اصلی و ضروری برگزاری این کنفرانس را تشکیل می‌داد.

سوسیالیسم کارگری: اهمیت مصوبات و پیام کنفرانس نهم را در زمینه گذاشتن گام‌های جدید سیاسی چگونه ارزیابی می‌کنید؟

فہیم آزاد: این روشن است که هر جریان جدی سیاسی برای پیش‌روی و موفقیت امر مبارزه اش ناگزیر است که وضعیت را بر مبنای فاکت‌های عینی تحلیل و بررسی نماید تا با استنتاج درست از آن‌ها بتواند سیاست‌ها و تاکتیک‌های درست و صحیح را در پرتو افق، استراتژی و اهداف برنامه‌یی اش اتخاذ نماید. یکی از این موارد که کنفرانس نهم بیشتر به آن توجه مبذول داشت بررسی وضعیت سیاسی جاری در افغانستان و جایگاه نیروهای چپ و سوسیالیست در آن بود. نیروهای چپ و در کل جنبش آزادیخواهی در افغانستان در مقایسه با جریان‌های سیاسی دیگر که از منافع طبقات حاکم نماینده‌گی می‌نمایند، ضعیف است. این ضعف و فترت و غیابت اجتماعی را نمی‌شود توجیه کرد و یا نادیده گرفت. در زمین سیاست در افغانستان بورژوازی و منافع سیاسی و طبقاتی آن را جریان‌های متعدد از اسلام سیاسی تا نیولیبرال نماینده‌گی می‌کنند. آنچه که امروز نماینده‌گی نمی‌شود و به حاشیه رانده شده است منافع مردم زحمتکش در رأس کارگران است.

این امر بدون تشکیل‌یابی و تحزب سوسیالیستی طبقه کارگر ناممکن است. بناءً کنفرانس به ضرورت حزب سوسیالیستی کارگری و سازمانیابی کارگران و تلاش سازمان ما در زمینه تحقق آن‌ها تأکید نمود. به شورای مرکزی منتخب وظیفه سپرد که برای تحقق این امر مهم و حیاتی در همه عرصه‌ها از نظری تا اقدام عملی تلاش نماید. تلاش برای مساعد ساختن زمینه‌های مادی شکل‌گیری حزب سوسیالیستی کارگران و ایجاد عملی آن یکی از عرصه‌های است که سازمان ما باید بلادرنگ به آن پردازد؛ البته با توجه به وضعیت جامعه افغانستان و نقش منفی‌یی که بازمانده‌های چپ ادا کرده و کماکان ادا می‌کنند، باید معترف بود که کاری سخت دشوار و نفس‌گیری جلو ما قرار دارد.

استحکام و گسترش فعالیت سازمان در داخل کشور و پیوند آن با کارگران و سایر اقشار و جنبش‌های اجتماعی عرصه دیگری است که شورای مرکزی منتخب کنفرانس نهم موظف شد تا مصوبات کنفرانس در این زمینه را در اولویت کارش قرار دهد و امکانات و زمینه‌های لازم را برای تشکیلات داخل فراهم سازد. همچنین به بهبود کار نشراتی و استفاده از امکانات در دسترس، جهت بیان مواضع سازمان رو به جامعه، نقد مواضع نیروهای مدعی چپ و سوسیالیست و بر طرف ساختن موانع نظری ایجاد حزب از جمله تصامیمی است که باید مورد توجه جدی نهادهای تشکیلاتی قرار گیرد و بر مبنای همین تصامیم بود که کمیته نشرات سازمان ما موظف شد تا از همه امکانات در دست داشته در جهت بهبود هرچه بیشتر این وجه از فعالیت سود ببرد و ارتقای کیفی کارها مورد توجه جدی قرار گیرد. همه تصامیم اتخاذ شده در کنفرانس و راه‌های که می‌تواند به تقویت و گسترش سوسیالیسم کارگری منجر شود و در نهایت امر ایجاد حزب سوسیالیستی کارگران را تسهیل نماید امر مستمر، وظیفه دائمی و تعطیل‌ناپذیر است. ادامه در صفحه ۷

بزرگداشت از انقلاب اکتبر

ح. بریالی

اکتبر بصورت ساده میتواند بیانگر تحقق مارکسیسم در عمل باشد. آنچه که برایش ماتریالیسم پراتیک میگویند. حتی پس از شکست انقلاب حرکت های انقلابی تاریخی بین المللی چون انقلاب دهقانی چین و انقلاب کوبا از اثر جاذبه همین انقلاب اکتبر به پیروزی رسیدند.

همانطوریکه سوسیالیست های کارگری در بحث های متنوع در باره عوامل شکست انقلاب اکتبر بیان داشته اند باید به دوام تاکید کرد که همزمان با مرگ لنین و در همان دهه ۲۰ با شکست انقلاب اکتبر در چگونگی و به سرانجام نرساندن وظایف اقتصادی انقلاب که انقلاب برای تحققش شده

گرفت که مارکسیسم بمثابه عمل رهایی طبقه کارگر، تیوری این رهایی را پیشکش کرد و انقلاب کارگری اکتبر را پیش زمینه ای برای این رهایی دانست.

انقلاب اکتبر ثابت ساخت که بدون سازماندهی طبقات زحمتکش توسط حزب خود آنها و دادن آگاهی و به صف ساختن آنها برای تهاجم علیه سرمایه داری، غلبه نهایی و پیروزی اولیه، اصالت جدال طبقاتی ناممکن است. اینجا منظور از صحت اصالت نظرات حزب لنین و پراتیک آن حزب از نقطه نظر مارکسیسم است. و منظور از صحت پراتیک لنین عبارت از سهم عظیمی ایست که وی در رابطه

انقلاب اکتبر بحیث بزرگترین حادثه قرن اولاً ثمره دخالت انسان های انقلابی برای تغییر بود. این انقلاب ثبوت رزم و تلاش انسان های اسیر، فقیر، متنفر از نظام سیاسی استبدادی و بالاخره تقابل آگاهانه نیروی کار و سرمایه بود. این انقلاب اثبات کننده تلاش انسان هایی بود که سرمایه داری نمیخواستند و می-خواستند دنیای دیگر و بهتری را ایجاد کنند.

دستاوردهای اولین سال های پیروزی انقلاب، مهربیست که بر پیشانی تمام تاریخ بعدی آزادی انسان ها الی اکنون زده شده که حتی مخالفین آن انقلاب نیز نمی توانند آن را انکار

بود، و سلطه و بعداً عروج ستالینسم همراه با چندین سال تحمیل جنگ امپریالیستی، این انقلاب به بیراهه کشانده شد و نتوانست آرمان های رهایی واقعی کارگران و زحمتکشان را پیاده نماید.



نمایند. از تحولات عظیم در داخل روسیه مانند آزادی تمام و کمال زنان در تمام عرصه های تصمیم گیری های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی که هنوز حتی در کشور های غربی عملی نشده بود، گرفته تا پایان بخشیدن به سلطه رژیم تزاری بر

به همین لحاظ است که سوسیالیست ها تکامل انحرافی بعدی انقلاب اکتبر و حکومت های استبدادی بعدی در شوروی را هیچگاه ممثل اراده کارگران و ده قانان شوروی و بالتبع آن تسلسل ادامه در صفحه ۱۴

افکارش در مورد طبقه کارگر و نقش فعال این طبقه در تحولات تاریخی، انقلابی ایفا نمود. انقلاب اکتبر نیز مترادف است با تصویر کاملی از پراتیک تغییر و انقلاب کارگری. انقلاب اکتبر پرچم مبارزه طبقاتی و دیگرگونی مناسبات سرمایه داری است. انقلاب

مستعمرات، برسمیت شناسی حقوق مساوی تمام ملیتها در شوروی، خاتمه بخشیدن به جنگ امپریالیستی و غیره اقدامات بنیادی بزرگیست که برای تغییر در زنده گی انسان شوروی با این انقلاب رونما شد. بناءً می توان این نتیجه را

وجه دیگری از قتل جنرال رازق

ح. بریالی

بناء دفاع لایه های معینی از جامعه از جنرال رازق ترجمه واضح و آشکاری از ضدیت مردم با طالبان است. مردم با این دفاع خود واضح ساختند که خواستار مقابله با طالبان و حاکمیت سیاه آنها هستند. مردم نشان دادند که طالب و طالبانسم را باید جاروب کرد و نباید به حیث نیروی سیاسی شناخت و برایش در آینده افغانستان جایگاه سیاسی و حکومتداری قایل شد.

سوم این را هم باید واضح ساخت که مخالفت و دشمنی جنرال رازق با طالبان نه کدام بنیاد سیاسی فکری محکم داشت و نه از کدام جایگاه آگاهانه و استراتژیک دیگری برخوردار بود. مثلاً اظهارات مستقیم خود وی در محافل مشخص در برتری دادن به جایگاه ملا عمر و ملا دادالله که هر دو از رهبران طالب بودند، از تمامی رهبران تنظیم های ادامه در صفحه ۱۴

حاکمیت حکومت های امریکایی به رهبری کرزی و اشرف غنی در این هفده سال، هیچگاه گروه های تروریستی طالب که در این همه ایام قتل و جنایت می کردند و می کنند و یا گروه گروه مردم را با انفجار ها و انتحاری های شان به قتل می رسانند، بحیث دشمنان واضح و آشکار مردم افغانستان معرفی نکردند و هر از گاهی هم بر آنها نام های «برادران ناراض» و «اپوزیسیون» و غیره می گذاشتند و تروریستان دستگیر شده آنها گروه گروه خلاف خواست عمومی مردم بحیث قربانیان اصلی جنگ، از زندان ها رها و دوباره به صفوف طالبان می پیوستند. تراکم این تنفر و انزجار مردمی از سیاست های طالب پروانه این حاکمیت های فاسد و فاشیستی، طی همین سال ها در اشکال حمایت همگانی از فیگور های آنجا آمد که حداقل در میدان های نبرد تصفیة حساب رویاروی با طالبان داشتند؛ از آنجمله یکی هم جنرال رازق بود.

این که جنرال رازق کی بود و چیکاره بود و زنده گی رسمی و شخصی اش چگونه سپری شد، تقریباً همه به نحوی از آن معلومات دارند.

اینجا و در این مختصر قرار نیست در مورد زنده گی نامه جنرال رازق معلومات ارایه شود بلکه پهلوی یکی از واقعیت هایی را می خواهم بشکافم یا آشکار بسازم که در بسیاری از نوشته ها و یادکردهای بعد از قتل وی در رسانه های اجتماعی افغانستان به آن پرداخته نشده و یا به نحوی بیان نگردیده است.

اول این که جنرال رازق مانند تمام دارودسته جنرال ها و سران جنگجو که همراه با قطار تهاجم امریکا و ناتو به افغانستان یورش بردند، ساخت و تولید شده در دستگاه های استخباراتی سی ای ای و دیگر ارگان های استخباراتی بودند که برای تحقق برنامه های زودگذر و استراتژیک امریکا، با حمایت دلرهای امریکایی و تفویض قدرت های باد آورده به آنها، به مقام ها و منصب های افسانوی رسیدند که عده از آنها با گذشت ۱۷ سال غیر قابل کنترل و مایه درد سرخود تولید کننده گان شان نیز شدند؛ زیرا ثروت ها و قدرت های باد آورده و تشکیلات مافیایی شان آنها را به پادشاه های محلی و حکمران های هر کاره و بی اعتنای مرکز گریز مبدل ساخت. عبدالرشید دوستم، مارشال فهیم، اسماعیل خان، عطا محمد نور و حضرت علی و جنرال رازق نمونه هایی از چنین مهره های بوده اند.

دوم چرایی محبوبیت نسبی جنرال رازق است. آنچه که مسلم است آن است که هم دولت امریکا و هم ناتو و نیز طی تمامی دوران



اکتبر چگونه پیروز شد؟

اکتبر چگونه شکست خورد؟

محمد حسین مهرزاد

توضیح: من افتخار این را داشتم تا مقاله ای در باره ی یکصدمین سالگرد انقلاب اکتبر را در نشریه سوسیالیسم کارگری درج نمایم. هر چند انتشار مقدمه بدون کتاب آن غیر عادی است اما بی مناسبت ندیدم که از این فرصت استفاده کنم تا مقدمه ی کتاب "اکتبر چگونه پیروز شد؟ اکتبر چگونه شکست خورد؟" را که این روزها به شدت مشغول تکمیل آن هستم و امیدوارم در سال آینده چاپ شود را در این نشریه منتشر کنم زیرا این مقدمه به نکاتی ضروری خواننده را توجه میدهد تا در باره ی انقلاب اکتبر بیشتر فکر و تعمق شود.

پیش گفتار

بررسی مبارزه ی طبقاتی در روسیه و انقلاب اکتبر به ما کمک می کند تا درک صحیحتری از روند مبارزه ی طبقاتی و نوع سازماندهی و اتخاذ استراتژی مناسب در این دوره از فعالیت و در چشم انداز آینده داشته باشیم. واضح است که انقلاب اکتبر درس ها و تجربیات زیادی به همراه دارد. انقلابی که دنیا را تکان داد و فصل جدیدی در تاریخ جهان گشود.

یکصد سال قبل انقلاب اکتبر در شرایطی به وقوع پیوست که جنگ جهانی اول در جریان بود و هر روز هزاران نفر را به کام مرگ کشید. فقر، گرسنگی و قحطی دنیا را به ورطه ی نابودی سوق می داد و رونق و رقابت آزاد سرمایه داری جای خود را به دوران امپریالیسم و گندیدگی سرمایه داری داد. رقابت های امپریالیستی با شروع جنگ جهانی وارد مرحله ای دیگر شد و از آن پس جهان فقط برای تقسیم بازارها بود. اما انقلاب اکتبر راه حلی بود بر پایان استثمار و انواع بحران ها و چالش های دنیای سرمایه داری. مبارزه ی طبقاتی پرولتاریا در روسیه و در نهایت انقلاب اکتبر نشان داد راه حل کارگری برای پایان دادن به مناسبات و روابط سرمایه داری قابل تحقق است. اما بررسی انقلاب اکتبر را نمی توان بدون

بررسی پروسه ی مبارزه طبقاتی در چند دهه ی قبل از آن انجام داد.

با گذشت یک قرن از انقلاب اکتبر هنوز روند آن انقلاب و شرایط پس از انقلاب به کرات مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. مخالفان و موافقان اکتبر، از چپ تا راست ناچارند به بررسی و بحث در مورد انقلاب اکتبر بپردازند و حتی طیف وسیع مخالفان انقلاب و "خشونت" وظیفه خود می دانند که به کرات به انقلاب اکتبر حمله کنند و به دنبال نقاط تاریک و ضعف های آن می گردند تا ثابت کنند انقلاب پرولتاریای روسیه بی حاصل بود. موافقان انقلاب اکتبر نیز طیف وسیعی را در چپ تشکیل می دهند که بنا به گرایشات خود انقلاب اکتبر را از زوایای مختلفی بررسی می کنند. گاه در دفاع و گاه در موضع انتقادی در جستجوی حقایق پنهانی که مکانیزم انقلاب و شکست آن را رقم زد هستند. همه اینها حکایت از آن دارد که موضوع انقلاب اکتبر چه یک صد سال قبل و چه اکنون که سرمایه داری جهانی شده و دو طبقه بورژوازی و پرولتاریا نیز جهانی شده اند و درگیر بحران های عظیم ساختاری هستند، اهمیت زیادی دارد که در تغییر و تحولات گذشته و حال نقش بسزایی داشته و دارد. به جرئت می توان گفت که انقلاب اکتبر نه تنها بزرگترین رویداد قرن بیستم بلکه بزرگترین رویداد تاریخ بشریت تا کنون بوده است. حتی دو

جنگ جهانی اول و دوم که میلیون ها نفر را به کام خود کشید دست آورد و موضوع رهایی طبقه کارگر و تحول تاریخی را در محتوای خود به همراه نداشتند. انقلاب اکتبر در کشوری پهناور و مهم به وقوع پیوست که نه تنها به جنگ جهانی اول پایان داد بلکه طبقه کارگر روسیه را به قدرت رساند و راه حل انقلابی را پیش پای طبقه کارگر جهان قرار داد که باعث موج بیداری و دلگرمی جهانی در بین پرولتاریا و خیل عظیم زحمتکشان شد. با وجود شکست سوسیالیسم در شوروی هنوز هم سوسیالیست ها و کارگران پیشرو تاریخ انقلاب اکتبر را بررسی و تجزیه و تحلیل می کنند تا آنجا که ممکن است از آن درس می گیرند و می خواهند در پیکارهای طبقاتی پیش رو از آن بهره ببرند.

نه تنها پیروزی انقلاب اکتبر درس های زیادی برای طبقه کارگر جهانی دارد بلکه شکست آن نیز مسله ای است که بدون پاسخ به آن ممکن نیست بار دیگر مارکسیست ها گام های استواری به سمت انسجام نظری و عملی بردارند. پس از کمون پاریس که طبقه کارگر فرانسه حدود هشتاد روز تجربه کسب قدرت را در شرایط نابرابری داشت، انقلاب اکتبر وضعیتی جدید و تجربه نشده و بزرگ برای طبقه کارگر بود که با چالش های بزرگی مواجه بود. پرولتاریای روسیه با ابتکار عمل خود و با اتکا به نوآوری و ده ها چالش بزرگ پیش رو (جنگ

و نگارشی کردم که نتیجه اش هم اکنون پیش روی شماست، که امیدوارم موثر و مفید واقع شود. "اکتبر..." نه کتابی صرفاً تاریخی است و نه صرفاً تحلیلی من فقط وقایع نگاری نکرده ام و از طرف دیگر صرفاً به بحث اثباتی نپرداخته ام، بلکه این دو جلد تلفیقی از نگارش تاریخی - تحلیلی است. واضح است که هیچ تاریخ نگار "بی طرفی" نمی تواند صرفاً وقایع را ثبت کند و به اعتبار نگاه و موقعیت خود ثبت تاریخی دچار تفاوت هایی است. من هم از این قاعده مستثنا نیستم ولی به هر شکل در ارتباط با هر پدیده و تحولی حقیقت یا حقایقی وجود دارد که می توان آنها را کشف و بیان کرد. شرح وقایع تاریخی مبارزه طبقاتی در روسیه ممکن است برای برخی خوانندگان مطلع، خسته کننده باشد اما مرور این تاریخ و در جریان آن پرداختن به مکانیزم های تغییر و تحول در سطح تحلیلی ضروری است و هر یک بدون دیگری ناقص خواهند بود. لازم به ذکر است که من بیش از یک دهه پیش جزوه ای به نام "بحران و سوسیالیسم بیمار" و با امضای لنا را منتشر کردم. آن جزوه بنا به این دلیل که بسیار مختصر و فاقد فاکت های لازم و بحثی محدود بود، ضمن اینکه هسته های اولیه و عینی بحث را در خود داشت آن را ناکافی دانستم و مبادرت به کاری عمیقتر، وسیعتر و درازمدت در این رابطه کردم. اما آن فعالیت در دوره فعالیت داخل کشور و محدودیت های آن زمان برایم خاطرات تلخ و شیرینی دارد که با حفظ نام لنا به عنوان نویسنده کتاب آن را پاس داشته ام.

من از دوران شروع فعالیت سیاسی یعنی از نوجوانی تا کنون (حدود ۴۰ سال)، مثل هر سوسیالیستی هر آنچه مربوط به انقلاب اکتبر و مبارزه طبقاتی در روسیه ی آن دوران بوده را با کنجکاوای مطالعه و دنبال کرده ام. حتی در دوران حدود شش سال زندان مباحث داغ و نظریات

مردم زحمتکش تبدیل شده است. پس از شکست سوسیالیسم در شوروی و تبدیل شدن آن به سرمایه داری دولتی و در نهایت بعد از فروپاشی آن، نویسندگان لیبرال و طیفی از روشنفکران سرمایه داری، دست به کار شدند تا ثابت کنند که مبارزه ی طبقاتی تعطیل شده و تاریخ به گونه ای دیگر رقم می خورد. انقلاب تنها خونریزی بیار می آورد و راه های مسالمت آمیز و نوینی وجود دارد و انقلاب اکتبر کودتایی بیش نبوده است. آنها تلاش کردند ثابت کنند که دنیا در حال پیشرفت است و به مرور تناقضات خود را حل می کند و بر همین مبنا انواع اصلاحات، رفرم ها، تغییرات سیاسی در حکومت، انتخابات، برنامه ریزی، استفاده از تجربیات، ایجاد صندوق بین المللی پول و بانک جهانی "برای کمک به کشور های در حال توسعه" ایجاد شد. افزایش دخالتگری سازمان ملل و قدرت های جهانی برای "ثبات به اوضاع سیاسی و اجتماعی و برای گسترش دموکراسی". "کمک های بشر دوستانه". "حمایت از حقوق بشر" و حاکم شدن اقتصاد نئولیبرالی برای آزاد شدن سرمایه ها و "رونق بخشیدن به تولید و اقتصاد" و ... به کار گرفته شد. اما در طول همه ی این چند دهه بحران افزایش یافت و فاصله ی طبقاتی نه تنها از میان نرفت بلکه بیشتر شد و فقر دامنه ی گسترده تری یافت، بر تعداد جنگ ها افزوده شد و انفجار بمب و کشته شدن روزانه دهها نفر در اقسا نقاط جهان به اخباری عادی تبدیل شده است. رشد فرقه های مذهبی و ناسیونالیستی افراطی و شبه فاشیستی افزایش یافته و تشدید جنگ و خونریزی بیشتر و بیشتر می شود.

من در این کتاب ادعا ندارم که هر آنچه باعث پیروزی و شکست انقلاب اکتبر بوده را کشف یا تدوین کرده ام. این مهم از عهده ی طیف زیادی از مارکسیست ها و در نتیجه یک تلاش جمعی و دراز مدت میسر است. من نیز به نوبه ی خود در این رابطه تلاش کرده و طی بیش از پانزده سال اقدام به تحقیق

های داخلی و محاصره اقتصادی) پیش می رفت و با آزمون و خطا راه خود را جستجو می کرد. در چنین شرایطی اشتباهات و خطاهای طبقه کارگر و پیشروانش غیر طبیعی نبودند و شاید بتوان گفت جبر تاریخی در پروسه مبارزه طبقاتی آن دوران وجود داشت. همانطور که عظمت و اهمیت تاریخی انقلاب اکتبر، طبقه کارگر را در جهان در موقعیت قوی در مقابل سرمایه داری قرار داد شکست آن نیز برای طبقه کارگر بسیار سنگین و پرهزینه تمام شد که آثار آن تا کنون نیز به جای مانده است. همین واقعیت جایگاه ویژه انقلاب اکتبر را به طور اعم به مثابه بزرگترین رویداد تاریخ بشریت و به طور اخص برای طبقه کارگر را نشان می دهد. پس از شکست پرولتاریا در شوروی طبقه کارگر جهان پشتوانه بزرگی را از دست داد و دچار تشتت و پراکندگی گردید. گرایشات چپ شاخه های متعددی پیدا کرد و صدها و شاید هزاران حزب، گروه و محفل سیاسی چپ با تعلقات متفاوت و متناقض ایجاد شدند. انترناسیونال کمونیستی تغییر ماهیت داد و پس از آن از بین رفت. در بین قطب بندی های جهانی جایگاه طبقه کارگر - به عنوان یک بلوک بندی سیاسی جهانی - از بین رفت و عقب نشینی بزرگی به طبقه کارگر در عرصه ی بین المللی تحمیل شد. همه اینها اهمیت بررسی انقلاب اکتبر و علل شکست آن را صد چندان می کنند. در متن مبارزه طبقاتی پرولتاریا انقلاب اکتبر به ده ها سوال پاسخ داد و ده ها سوال جدید پیش روی ما قرار داد.

در شرایطی یکصدمین سالگرد انقلاب اکتبر را پشت سر گذاشتیم که هنوز سرمایه داری بر جهان سیطره دارد و بحران سرمایه داری و تضادهای طبقاتی جهانی شده و به معضلی برای اکثریت جمعیت دنیا، یعنی همه ی کارگران و

ادامه از صفحه ۱۰

همان خیزش انقلابی کارگری سال‌های اول نمی‌داند و سیستم سیاسی اقتصادی ایجاد شده بر مبنای آن انحطاط را سرمایه‌داری دولتی تعریف می‌کنند. در سایه همین انحطاط است که بعدها ستالینیسیم و مائوئیسم و کمونیسم اروپایی و چریکی و غیره به همین نام مارکسیست-لنینیست ظهور می‌نمایند و به نحوی جهانی می‌شوند و از آنجایی که محصول اراده حقیقی کارگران و رابطه‌های واقعی زنده‌گی سوسیالیستی نبودند و برعکس مثل دیکتاتوری‌های حزبی و فردی بودند، دوام نیاوردند و در شرایط صلح و بدون جنگ و خونریزی فروپاشیدند.

دقیق‌تر اینکه آرمان‌های انقلاب اکتبر به هیچ‌وجه در هیچ یک از رژیم‌های که بنام کمونیسم و چپ به قدرت رسیدند و بعد سقوط کردند، بازتاب و حضور نداشت. زیرا این آرمان‌ها و اهداف با حکومت شوراهای کارگری، با لغو کارمزدی، بالغو مالکیت خصوصی و جانشینی‌اش به مالکیت جمعی مردم، با آزادی بدون وقید و شرط بیان و عقیده، با آزادی اجتماعات و احزاب سیاسی تعریف می‌شود. آنچه که در شوروی و چین و اروپای شرقی بمیان آمد به هیچ وجه مظهر یا ادامه راه اکتبر نبود زیرا انقلاب کارگری هیچگاه با کودتا، روش‌های چریکی مبارزه برای تسخیر قدرت، قیام دهقانی، توطئه‌های نظامی برای قاپیدن قدرت، حکومت‌های ایدئولوژیک، حکومت‌های تک حزبی، استبدادها و توتالیتریسیم و دیکتاتوری حزبی و فردی معنی نمی‌شود. باید یاد آوری نمود که بورژوازی طی ۷۰ سال چنین روندهایی را کمونیستی خطاب کرد و تعجب آور هم نیست که بلوک سرمایه‌داری بازار آزاد و تمام ایدئولوگ‌های بورژوازی‌اش سقوط این دولت‌ها از جمله

شوروی و بلوک شرق و دیگران را سقوط اندیشه کمونیستی و ادعای اثباتی‌شان در مورد پایان مارکس و لنین پنداشتند و دقیقاً از همین منظر، نخبه‌گان‌شان چون فوکویاما آن را به مثابه پایان تاریخ اعلام نمودند و بیان داشتند که نظام سرمایه‌داری الترناتیف ندارد. در این سالروز خجسته بر آنچه آموزه‌های انقلابی اکتبر است باید بیشتر آشنا شد و به مثابه درس‌های گرانبهای این حرکت تاریخی از آن آموخت.

برای سوسیالیست‌های کارگری در افغانستان در گام اول آموزش و یادگیری از تجارب کامیاب و ناکام آن انقلاب یکی از مهم‌ترین درک و درس تاریخی از یک پراتیک عظیم و تاریخی است که آن را باید برای صف آرای سوسیالیستی و تلاش برای ایجاد حزب طبقه کارگر به سهم خود فعالان و رهبران کارگری بکار گیرد. باید از تحزب سوسیالیستی قاطعانه به دفاع پرداخت و چنان بر جدال نیروی کار علیه سرمایه متمرکز شد که بلاخره با برافراشتن مبارزات وسیع طبقاتی در جامعه، هنگامه و طنین صف صدای نودونه در صدی‌ها، اوج و اعتلای سیاسی خود را به نمایش بگذارد و زمینه‌های بعدی تقابل یعنی ایجاد روند انقلابی منتهی گردد.

انقلاب اکتبر همانطوری که خود در تاریخ انقلابی خود نشان داد، منبع سرشار امید و تلاش انسان‌های است که می‌خواهند دنیای دیگر و انسانی را ایجاد نمایند. نفس این امید و آرمان انسانی و مبارزه برای تحقق آن بصورت پیگیر و دامنه دار، خود تجلیل شایسته و بایسته از این سالروز پرشکوه است.

انشار منظم، بهبود کیفیت و نشر مستمر سوسیالیسم کارگری در گرو همکاری و کمک مادی و معنوی شما است. برای ما خبر و مقاله بفرستید، نشریه را بخوانید و به دوستان تان معرفی نمایید!

ادامه از صفحه ۱۳

متعدد در مورد انقلاب اکتبر و پیامدهایش، از جمله‌ی مسائل مورد توجه من بود. در جریان نگارش این کتاب‌ها (دو جلد) گاه به دلیل منابع محدود و گاه به دلیل ابهامات نگارش متوقف میشدم و مدت مدیدی به تاخیر می‌افتادم. گاه به دلیل فعالیت‌های سیاسی و یا مشکلات معیشتی نگارش متوقف یا دچار تاخیر میشدم، به هر شکل پس از سال‌ها دو جلد "اکتبر چگونه پیروز شد؟ اکتبر چگونه شکست خورد؟" آماده است. امیدوارم این کتاب‌ها بتوانند گامی به پیش برای رهایی طبقه کارگر و گرفتن درس‌های لازم از روند انقلاب اکتبر برای پیکارهای طبقاتی پیش رو باشند. من از رفقایی که در اصلاح و ویرایش کتاب من را یاری کردند بسیار سپاسگزارم.

من این کتاب را تقدیم می‌کنم به تمامی جانب‌باختگان راه سوسیالیسم چه قبل از انقلاب اکتبر یا در جریان آن و چه پس از آن و همه پویندگان کنونی راه سوسیالیسم.

محمد حسین مهرزاد (لنا)

ادامه از صفحه ۱۱

جهادی، خود گواه گرایش وی به آنها را به نمایش می‌گذارد. این زندانی شدن جنرال رازق همراه با پدر و کاکایش در زمان امارت طالبان و به تعقیب آن فرارش از نزد آنها و کشته شدن پدر و کاکای وی بدست طالبان بود که به حیث یک حقیقت مسلم روح عمیق انتقام‌گیری در وی را که بیش‌تر محصول تقابل قومی و خونی وی می‌باشد، علیه طالب تشکیل می‌دهد. این ترکیب روحی جدید در وی بود که جنرال رازق را با امکانات عظیم مالی و تسلیحاتی ایکه امریکا در خدمت وی قرار می‌داد، به دشمن آشتی‌ناپذیر طالب تبدیل می‌ساخت.

مصاحبه با رفیق بریالی در مورد انتخابات پارلمانی در افغانستان

سوسیالیسم کارگری:

انتخابات پارلمانی در افغانستان در بدترین شرایط و احوال با صرف صد ها ملیون دالر توسط غربی ها به نحوی پایان یافت. مردم از یک طرف و طبقات حاکم از جانب دیگر، هریک انتظارات خود را از این معامله سیاسی دارند. به نظر شما برگ برنده در دست کیست؟

ح. بریالی:

اولا باید خاطر نشان کرد که نفس کارزار و ماهیت پارلمان و پارلمانتاریسم همین فریب و دغل سیاسی است. زیرا بورژوازی برای متعارف ساختن خود، قانونمند گردانیدن سیستم و ساختار سیاسی اقتصادی و اجتماعی خود به این ظرف مهم ضرورت دارد. به همین لحاظ برای تولید یک الیت ثروتمند و برای پشتیبانی نظام ثروتمندان با یک برنامه و استراتژی، در افغانستان البته با نمونه خیلی ها غیر متعارف و مزخرفش مواجه ایم. این اشرافیت در حقیقت به مناسبت همین مفت خوری و پُرخوری و پشتیبانی مالی هنگفت، به مرور به مزاحم قانونمند عدالت و برابری خواهی تبدیل میگردند.

دوماً، دقیقاً همانگونه که در سوال تان آمده که انتخابات کنونی «معامله سیاسی» می باشد، بلی زیرا مراد اصلی از آن ادامه این روند در اشکال جدید و زمینه دادن به عروج سیاسی رسمی احتمالی طالبان که اگر توافق رسمی می کردند، مطمح نظر بود و واقعا برای جلوگیری از سقوط تمام و کمال این اداره و جلوه دموکراتیک بخشیدن به دوام سلطه این سیستم و ضمناً فراخوان های گسترده به طالبان برای اشتراک در

این پروسه، بلاخره با قتل و کشتار ده ها تن، انفجار و انتحار از یک جانب و جعل کاری های واقعا گسترده و شکایات صد ها هزار نفری پایان یافت. اصل انتخابات های اینگونه بخصوص در کشورهای با موجودیت نظامیان خارجی کلا جنبه فرمایشی و اساساً دیکته شده توسط کشور و سیستم های مهاجم دارد که از یک جانب دوست و همکار جلوه دادن خود را و از جانبی هم نشان دادن حاتم بخشی به اصطلاح دموکراتیک خود را هدف دارد. این ها با صدور مجاهد و طالب و لومپن های اسلامی طی نزدیک به چهار دهه به افغانستان و سرکوب ساختن هرنوع حرکت سیاسی و دیگر باوری همراه با ویرانی آخرین خشت های حتی یک زنده گی معمولی اجتماعی و سیاسی، چنان خفقان و وحشت های مذهبی را رایج ساختند که انتخابات امروزه زیر عنوان حق کاندید شدن و کاندید کردن و حق رای مردان و زنان و مبارزات پارلمانی در این چارچوب یک فاز بخشش و رحمت الهی!! و طلایی برای عده معین از لایه های جامعه، ترجمه می شود.

بنام با همین یادمانی موجز هم که شده نتیجه گیری می شود که چه در این انتخابات و چه در هر انتخابات پارلمانی، بازنده اصلی، مردمان زحمتکش آن جامعه اند که نسبت چندین عامل و ناتوانی های دایمی سیاسی ایجاد شده توسط همین نظام های سیاسی، قدرت مقابله علیه بخش طبقه مفتخور و ثروتمند را ندارند و یا این توانایی ها به لحاظ مادی از آنها گرفته شده است.

و سوم، چون اصل حق آزاد رای دادن و کاندید شدن در انتخابات بورژوازی در حقیقت مشابه به وضعیت کارگر و کار و سرمایه است، اجازه دهید این وضعیت رای دهی و رای گیری را با دادن یک مثال

مشخص تر با وضعیت و سیستم اقتصادی بازار آزاد، مقایسه نموده، تکمیل سازم. در نظام سرمایه برای کارگر هم میگویند آزاد هستی که انتخاب کنی، یا کار میکنی یا چنین باید استعمار شوی و یا از بی امکانی بمیری. انتخاب دیگر و انسانی تری که کارگر کار دلخواه اش را انتخاب کند و از جانب کسی یا دولتی استعمار و نیروی کارش دزدی نشود و یا اساساً نظام مزد در برابر کار نباشد، وجود ندارد. بنام کارگر در یک رابطه از قبل نابرابر ولی قانونی، در انتخاب برابری و زنده گی نابرابر، همان زنده گی نابرابر را مجبوراً بخاطر دوام حیات خود، انتخاب می کند و آنوقت است که در واقعیت امر مخالفت اعتراض با تاییدی نابرابری، توسط خود کارگر و زحمت کش از خودش گرفته می شود و فقط اجازه دارد از طریق اتحادیه صنفی یا سندیکای خودش گاه گاهی اعتراض نماید.



مارکس و انگلس در مورد آزادی زنان

پیوسته به گذشته...

هال دریپر

ترجمه نیکزاد زنگنه

کامل با زنان کارگر رفتار شد. در حالی که انگلیسی‌ها و علاوه بر این فرانسوی‌ها از این جنبه به شدت کوتاه نظرند. هرکس که چیزی از تاریخ بداند، اذعان می‌کند که تغییرات بزرگ اجتماعی بدون غلیان زنانه غیرممکن هستند. پیشرفت اجتماعی دقیقاً می‌تواند براساس جایگاه اجتماعی جنس لطیف (زشت‌ها را هم شامل می‌شود) سنجیده شود [9].

هنوز عنصر بنده‌نوازی در نقل قول از فوریه وجود داشت: زن «ضعیف» است و مرد «قوی» و غیره. این عنصر با شالوده‌ی نظری که آثار بعدی مارکس و انگلس به این مسئله دادند، حذف شد.

خانواده مقدس به معضل خانواده نمی‌پردازد. کتاب یادشده هنوز عمدتاً بازتاب شناخته شده‌ترین عقاید سوسیالیستی آن زمان در خصوص «مسئله‌ی زن» است. ادامه در صفحه ۱۷



حدودی که در آن انسان در فردی‌ترین وجودش هم‌زمان یک هستی اجتماعی است [6].

این رابطه در حکم محک جدی انسان‌بودگی واقعی همه‌ی روابط میان فردی در نظر گرفته می‌شود.

در **خانواده مقدس** که بعدها در همان سال نوشته شد، به طور کامل از فوریه درباره این موضوع نقل قول می‌شود. زمینه‌ی آن، بررسی رمان **اسرار پاریس** اثر اوژین سو توسط مارکس است که او در آن، از خیرخواهی اشرافی و دروغین قهرمان داستان یعنی رودلف گرولدشتاین پرده بر می‌دارد. مارکس اشاره می‌کند که معیار نجیب‌فضیلت، قادر به متاثر ساختن دختری خدمتکار است، اما قادر به «درک شرایط عمومی زنان در جامعه مدرن به عنوان یک نایسان نیست».

این در تضاد با نگرش بورژوازی-بشردوستانه‌ای است که سبب می‌شود مارکس در برخی موارد از فوریه نقل کند:

تغییر در یک دوره‌ی تاریخی همیشه می‌تواند براساس پیشرفت زنان به سمت آزادی تعیین شود. زیرا در رابطه‌ی زن با مرد، ضعیف با قوی، پیروزی سرشت انسان بر خشونت مشهود است. درجه‌ی رهایی زنان، سنجه‌ی طبیعی رهایی همگانی است [7].

34 سال بعد، انگلس در کتاب **آنتی‌دورینگ**، اعتبار این ایده را مجدداً به فوریه نسبت می‌دهد. [8] مارکس ۲۴ سال بعد شاید بدون اندیشیدن به منبع، همین ایده را بازتاب می‌دهد:

...پیشرفت عظیمی در آخرین کنگره «اتحادیه کارگری» آمریکا مشهود بود، از جمله با برابری

اولین عقاید سوسیالیستی

در این میان، نخستین تاثیر بر دیدگاه مارکس در نتیجه‌ی مطالعه‌ی آثار سوسیالیستی و کمونیستی ۴۴-۱۸۴۳، دقیقاً مربوط به «دو نفر» است؛ یعنی روابط جنسی و جایگاه زن در جامعه. (شاید هم به این موضوع مربوط باشد که خود او نیز در سال ۱۸۴۳ وارد نهاد خانواده شده بود).

تاثیر فوریه بر یکی از نخستین نوشته‌های این سوسیالیست نوبالیده یعنی **دست‌نوشته‌های پاریس 1844** مشهود است. مارکس مشتاقانه این دیدگاه را اقتباس می‌کند که «کل سطح تکامل انسان» به معنایی اساسی، با رابطه‌ی مرد-زن در جامعه سنجیده می‌شود. در این یادداشت‌ها، اولین انتقاد مارکس به «کمونیسم خام‌اندیش»، به ادعای حمایت این نوع کمونیسم از «جامعه‌ی زنان» معطوف است. او

در قالب جملات زیر به این ایده حمله می‌کند: **رابطه‌ی مرد با زن**، رابطه‌ی مستقیم، طبیعی و ضروری انسان با انسان است. در این رابطه‌ی نوعی طبیعی، رابطه‌ی انسان با طبیعت مستقیماً رابطه‌ای است که انسان با انسان دارد... بنابراین، این رابطه در شکلی حسی و تقلیل یافته به فاکتی مشهود، حدودی را آشکار می‌کند که ذات انسانی برای انسان به طبیعت... بدل شده است. کل سطح تکامل انسان را می‌توان از این رابطه داوری کرد... پس، این رابطه حدودی را نشان می‌دهد که در آن رفتار طبیعی انسان، انسانی... شده است...

ادامه از صفحه ۱۶

یادداشت جدیدی درباره‌ی خانواده برای اولین بار در کتاب «شرایط طبقه‌ی کارگر در انگلستان» اثر انگلس که در ۱۸۴۴ و مستقل از مارکس نگاشته شده بود، پدیدار شد. در این کتاب، واقعیت‌ها انگلس را به این نتیجه سوق داد که شرایط خانواده‌ی طبقه‌ی کارگر را نتیجه‌ی اشتغال گسترده‌ی زنان و کودکان بدانند.

جابه‌جایی زنان از خانه به آسیاب و معدن، «خانواده را از هم می‌پاشاند»، مراقبت از کودکان یا کار خانگی را برای زنان متاهل غیرممکن می‌سازد، «رابطه‌ی جنسی عنان‌گسیخته» و فرزندان نامشروع به وجود می‌آورد، گرچه این رابطه «هنوز به سطح فحشاء سقوط نکرده است». مرتبط‌ترین بخش‌ها، هیچ‌یک از آنهایی نیست که ادعا می‌کنند خانواده‌ی طبقه‌ی کارگر «از بین رفته است»، بلکه قطعه‌ای است که این بحث را مطرح می‌کند که چگونه با نان‌آوردن همسر شاغل و خانه‌دار شدن شوهر، خانواده‌ی طبقه‌ی کارگر دچار «وارونگی» و «زیر و رو می‌شود.»

به نظر انگلس، این «وضعیتی جنون‌آمیز است»؛ «مرد را از مردانگی‌اش می‌اندازد و زنانگی را از زن می‌گیرد؛ هر دو جنس را به شرم‌آورترین شکل خوار می‌کند و از طریق آنها انسانیت را به پستی می‌کشاند...». اما یادداشت جدید زمانی تکان‌دهنده است که انگلس این وضعیت را برآیند اجتماعی نگرش‌های متعین تاریخی می‌داند:

...ما باید بپذیریم که وارونگی جایگاه جنس‌ها فقط به این دلیل می‌تواند اتفاق بیفتد که آنها از ابتدا در جایگاه غلط قرار گرفته بودند. اگر فرمانروایی زن بر شوهر که نتیجه‌ی ناگزیر نظام کارخانه‌ای است، غیرانسانی است،

فرمانروایی دست‌نخورده‌ی شوهر بر زن نیز باید غیرانسانی باشد. اگر زن بتواند برتری خود را بر این مبنا قرار دهد که بخش بیشتر یا حتی تمام مایملک مشترک را تولید می‌کند، استنتاج ضروری این است که اشتراک مایملک درست و عقلانی نیست یکی از اعضای خانواده می‌تواند وقیحانه به سهم بیشتری بیابد. اگر خانواده‌ی جامعه‌ی فعلی ما به این منوال از هم پاشد، این از هم‌پاشی صرفاً نشان می‌دهد که اساساً پیوند الزامی این خانواده محبت خانوادگی نیست بلکه نفع خصوصی است که در لفافه‌ی اشتراک ادعایی مایملک پنهان شده است [a9].

مارکس و انگلس برای نخستین بار در کتاب **ایدئولوژی آلمانی (1845-46)** پایه‌ای را برای واکاوی متمایز بنا کردند، همان طور که برداشت ماتریالیستی از تاریخ برای نخستین بار در همین اثر به خوبی بسط یافت. به نظر می‌رسد مارکس در این مقطع زمانی معتقد است که برخی از انواع خانواده‌ها همواره وجود داشته است، اما به هر حال خانواده به عنوان محصول تاریخی متغیر شرایط مادی متغیر در نظر گرفته می‌شود. پس خانواده «باید بر اساس داده‌های تجربی موجود، و نه بر اساس مفهوم خانواده به طوری که در آلمان مرسوم است، بررسی و واکاوی شود.» [۱۰] ضربه‌ای مستقیم به مارکس ۱۸۴۲.

خانواده به عنوان **اولین** شکل رابطه اجتماعی، و در واقع تنها رابطه اجتماعی است که می‌تواند مبنای آغاز قرار بگیرد. [۱۱] تقسیم کار در خانواده تحت «رهبری رئیس مردسالار» شروع می‌شود. «برده‌داری پنهان تنها به تدریج در خانواده توسعه می‌یابد...» [۱۲]. خانواده عملاً مسئول ایجاد مالکیت خصوصی است؛ هسته و اولین شکل مالکیت در خانواده نهفته است؛ جایی که زن و فرزندان برده‌های شوهر هستند. این برده‌داری پنهان در خانواده، هر چند هنوز بسیار ناپخته است، نخستین مالکیت است [13]... این تلقی همچنین برای تلنگر به استناد دارد دوگانه در رفتار جنسی استفاده می‌شود. به گفته مارکس در

قانون پروس، «تقدس ازدواج گمان می‌رود باید بر زنان و مردان اعمال شود»، اما این پنداری قضایی است. رابطه‌ی بورژوازی واقعی در فرانسه رمزگذاری شده است: «در پراتیک فرانسوی که زن جزو اموال خصوصی شوهرش محسوب می‌شود، فقط زن است که برای زنا مجازات خواهد شد [14]»...

الغای خانواده

در هیچ جای کتاب **ایدئولوژی آلمانی**، آن طور که بعدها انگلس به طور کامل به آن می‌پردازد، خانواده به اقتصاد متکی بر مالکیت خصوصی مربوط نمی‌شود، اما مارکس آشکارا گمان می‌کرد این رابطه مستلزم اطلاعات تجربی اندکی است، زیرا هیچ تردیدی در این نتیجه‌گیری بنیادی نداشت که با الغای اصل مالکیت خصوصی، «نهاد خانواده نیز ملغی خواهد شد.» [۱۵] در ادامه به همان اندازه واضح است که منظور «الغای ازدواج» نیز هست. اما هیچ اشاره‌ای درباره‌ی نهادهای جایگزین این روابط وجود ندارد؛ هرچند روشن است که «پندارهایی که فوریه تلاش می‌کرد با آنها تصویری از عشق آزاد برای خود ایجاد کند»، جدی گرفته نمی‌شود [16].

در تز چهارم از **تزهایی درباره‌ی فویرباخ** مارکس که پیش از **ایدئولوژی**

آلمانی نوشته شده بود، اعلام می‌شود که «خانواده ... باید در نظریه و عمل از بین برود.» [II]

مارکس به واقع چنان مصمم به «الغای خانواده» است که آن را عملاً در ۱۸۴۵ ملغی شده می‌داند. او با اعلام «فروپاشی خانواده‌ی بورژوازی» فقط تصدیق می‌کند که خانواده هنوز «به طور رسمی» به عنوان یک رابطه‌ی مالکیت وجود دارد. به نظر می‌رسد که مقصود مارکس از «فروپاشی خانواده‌ی بورژوازی» چنین باشد: «بورژوازی عیاش از ازدواج طفره می‌رود و مخفیانه مرتکب زنا

ادامه از صفحه ۱۸

می‌شود»، و غیره. این نمود متقاعدکننده‌ای برای فروپاشی نهاد خانواده نیست. مارکس تاکید می‌کند که در پرولتاریا «خانواده در واقع ملغی شده است» و «مفهوم خانواده دیگر وجود ندارد»، گزاره‌ای که برای آن هیچ داده‌ی تجربی اساساً داده نمی‌شود. [۱۷] نه به کتاب انگلس درباره انگلستان ارجاع داده می‌شود و نه این مسئله به اشتغال زنان مربوط می‌شود. در هر صورت، کتاب انگلس هیچ زمینه‌ای برای طرح این ادعای غیرواقعی که «مفهوم خانواده دیگر در میان پرولتاریا وجود ندارد» فراهم نمی‌کند؛ بلکه عکس آن را می‌گوید [III].

اعلام ناپدید می‌شود همه شئون خانواده به جز جنبه‌ی اقتصادی آن، عمدتاً تئوریک در عرصه تفسیر محسوب می‌شود. توضیح ارگانیک درباره‌ی اینکه چرا وجود خانواده - نه تنها زیر سایه‌ی سرمایه‌داری بلکه در سرمایه‌داری توسعه‌نیافته - باید چنان ضعیف باشد، در دست نیست و وضعیت کاملاً دور از الغای اصل مالکیت خصوصی است. وقتی مارکس می‌نویسد که «خانواده کماکان وجود دارد، گرچه فروپاشی آن مدت‌ها پیش توسط سوسیالیست‌های آلمانی و فرانسوی اعلام شده بود» [۱۸]، در واقع فاش می‌سازد که صدای او بازتاب سوسیالیسم زمانه‌اش است، و خودش تاکنون به این مسئله پرداخته است.

جمع‌بندی از این دوره: مقالات کمیاب و کمتر شناخته‌شده‌ای از مارکس وجود دارد که هنگام کار روی *ایدئولوژی آلمانی*، نوشته

شده است: مقاله‌ی پوشه درباره‌ی خودکشی [IV] که در آن مارکس نتایج کتاب ژاک پوشه را با موضوع معنای جامعه‌شناختی افزایش خودکشی در فرانسه خلاصه کرده است. [V] یک بخش از مقاله با تاکید مارکس چنین می‌گوید:

در میان سرچشمه‌های نوپدید که به آسانی منجر به آن می‌شود که افراد تحریک‌پذیر، اشخاص شورمند با احساساتی عمیق در جست‌وجوی مرگ باشند، من [پوشه] پی‌بردم که دلیل اصلی برخورد بد، بی‌عدالتی‌ها و مجازات‌های پنهانی است که این افراد از والدین و سرپرستان زمخت و بی‌رحمی دیده‌اند که به آنان وابستگی داشتند. انقلاب کبیرهمه‌ی استبدادها را سرنگون نکرد. مفاسدی که از بابت آن‌ها نیروهای خودکامه را موردسرزنش قرار می‌دهیم، همچنان در خانواده‌ها به حیات خود ادامه می‌دهند و سبب بحران‌ها می‌شوند.

ما هنوز می‌باید رابطه‌ی منافع و خلق‌و‌خو، رابطه‌ی حقیقی میان افراد را به‌طور بنیادی خلق کنیم، و خودکشی یکی از هزاران نشانه‌ی مبارزه‌ی عام اجتماعی است که در بستر جدیدی رخ می‌دهد [19]...

در میان دلایل استیصال که یک انسان بسیار حساس را به سمت مرگ می‌کشاند... من [پوشه] رفتارهای بد، بی‌عدالتی‌ها و تنبیه‌های مخفیانه‌ای را کشف کرده‌ام که والدین یا سرپرست‌های سختگیر به افراد وابسته به خود روا می‌دارند. انقلاب تمام اشکال ظلم و ستم را سرنگون نمی‌کند. شیاطینی که متهمان قدرت استبدادی هستند، به حضور در خانواده ادامه می‌دهند؛ در اینجا آن‌ها علت بحران‌های مشابهی هستند که در انقلاب‌ها روی می‌دهد.

در خصوص دختری که به دلیل حسادت مردی مرتکب خودکشی شده بود، مارکس چنین جمع‌بندی می‌کند: یقیناً این خودکشی یک مورد قتل است - «فرد حسود نیاز به برده‌ای دارد که بتواند به او عشق بورزد؛ اما این عشق فقط مستخدمه‌ای برای حسادتش است. فرد حسود بیش از هر چیز مالک خصوصی است [20]».

از این تحلیل که درباره‌ی سال‌های ۴۶-۱۸۴۲ صورت گرفت، برخی مولفه‌ها حفظ شدند، برخی تغییر یافتند یا پالایش شدند و برخی دیگر زمانی که مارکس و انگلس به صورت‌بندی رشدیافته‌تری درباره‌ی نظریه‌ی تاریخی‌شان دست یافتند، کنار گذاشته شدند.

۲. انقلاب جنسی در گذشته

رویکرد ماتریالیسم تاریخی به گذشته‌ی انسان نشان می‌دهد که شکل کنونی خانواده طبیعی‌تر از هیچ یک از نهادهای متغیر اجتماعی نیست و خانواده (با آداب و رسوم جنسی ناشی از آن) هم‌زمان با بروز تغییرات در روابط مالکیت، تغییر شکل داده است. یک نتیجه‌گیری بی‌درنگ این بود: بنابراین می‌توان در جامعه‌ی آتی که تمام نهادهای اجتماعی دیگر را تغییر داده است، انتظار تغییر داشت. تغییر به چه چیزی؟

نظریه تکاملی خانواده

مانیفست کمونیست اساساً اعلام کرد که «با ناپدید شدن سرمایه‌داری، خانواده‌ی بورژوازی به عنوان امری عادی از بین خواهد رفت». [۲۱] این گزاره شامل پژوهش‌های ۱۸۴۵ بود. پیش‌نویس انگلس برای *مانیفست* اشاره‌ی دقیق‌تری دارد:

[جامعه‌ی کمونیستی] روابط بین جنس‌ها را به موضوعی کاملاً خصوصی تغییر می‌دهد که فقط به اشخاص



[۲۵] فصل خانواده در این کتاب، با کلماتی از لویس. اچ. مورگان انسان‌شناس به پایان می‌رسد. [VI] مورگان نتیجه می‌گیرد که خانواده:

مولود سیستم اجتماعی است و فرهنگ آن را بازتاب می‌دهد... این خانواده‌ی تک‌همسری در آینده‌ای دور نخواهد توانست به نیازهای جامعه پاسخ دهد... پیش‌بینی ماهیت جانشین آن غیرممکن است [26]. بنابراین خانواده و روابط جنسی تغییر خواهد کرد. اما از چه چیزی به چیزی؟

شکست زنان

انگلس در کتاب **منشاء خانواده** بر شواهدی از مرحله ابتدایی تسلط زنان در خانواده، با اتکا به شرایط زندگی آن زمان تاکید می‌کند. [VII]

تقسیم کار بین دو جنس با دلایلی کاملاً متفاوت با آنچه که جایگاه زن در جامعه را تعیین می‌کند، معین می‌شود. افرادی که زنان‌شان باید بیش از آن چیزی که معمول می‌پنداریم، کار می‌کنند، در مقایسه با اروپایی‌ها احترام بیشتری برای زنان قائل هستند. جایگاه اجتماعی یک بانوی متمدن که با احترامی دروغین احاطه شده و با هر نوع کار واقعی بیگانه است، از لحاظ اجتماعی بی‌نهایت پایین‌تر از منزلت یک زن سخت‌کوش دوران بربریت است [27].

انگلس انتقال سلطه به پدر را براساس تغییر در ماهیت نوع معین مالکیت خانواده (از کشاورزی به دامپروری) توصیف می‌کند. اما این شرح انسان‌شناختی که اکنون به آن علاقه‌مندیم نیست... انتقال قدرت (سلطه) در چارچوب تقسیم کار خانواده یک «انقلاب» بود؛ یکی از تعیین‌کننده‌ترین تجاری که انسان کسب کرد. این «شکست تاریخی - جهانی جنس مونث بود.» زن «تنزل مقام» پیدا کرد، در حقیقت برده شد، و به «ابزار صرف پرورش بچه بدل شد». این موقعیت فرودست زنان... به تدریج بزک شده و نادیده گرفته شد و با اینکه گاهی در شکلی متعادل‌تر ظاهر شد، اما به‌هیچ‌وجه از بین نرفت. [۲۸] یا به بیان مارکس:

ادامه مقاله را در شماره بعدی دنبال نمائید!

واقعی را به قلمروهای مبهم‌تر هدایت کرد؛ برآیند یک شکل از فمینیسم. در مقابل، **سرمایه** مارکس، طرح زن شرور را از سر می‌گیرد.

مارکس در **سرمایه** تنها یک بار دست به تعمیم می‌زند (هرچند توجه زیادی به استثمار مرگبار کار زنان و کودکان و بنابراین ضرورت حفاظت قانونی از ایشان را نشان می‌دهد). او از یک گزارش کمیسیون دولتی انگلیس نقل می‌کند که «کودکان از هر دو جنس در مقابل هیچ کس به اندازه‌ی والدین خود نیاز به مراقبت ندارند». والدین نباید بر کودکان قدرت داشته باشند. از این قدرت برای مقاصد استثمارگرانه استفاده می‌شود.

هر قدر هم که پیوندهای درونی خانواده‌ی کهن در چارچوب نظام سرمایه‌داری وحشتناک و تکان‌دهنده به نظر برسد، صنعت بزرگ با نقش تعیین‌کننده‌ای که به زنان، جوانان و کودکان هر دو جنس در فرآیندهای سازمان‌یافته‌ی تولید اجتماعی خارج از سپهر اقتصاد خانگی داده، پایه‌ی اقتصادی جدیدی برای شکل عالی‌تری از خانواده و مناسبات بین هردو جنس پدید می‌آورد. یقیناً مطلق و نهایی‌انگاشتن شکل ژرمنیک مسیحی خانواده همان قدر احمقانه می‌بود که در خصوص شکل‌های روم باستان، یونان باستان یا شرقی خانواده که در ضمن، از لحاظ تکامل تاریخی یک زنجیره را تشکیل می‌دهند، انگاشته می‌شد. از این رو، بدیهی است که واقعیت گروه کار جمعی، متشکل از هر دو جنس و از همه‌ی سنین، خود باید در شرایط مقتضی، یکی از منابع بالندگی انسانی شود.

[23]

انگلس در ۱۸۷۸ نوشت که ممکن نیست «خانواده مدرن بورژوازی بتواند به تمامی از پایه‌ی اقتصادی خود بگسلد، بی‌آنکه شکل آن کاملاً دستخوش تغییر شود.» [۲۴] اما قوی‌ترین بیان این نظر در کتاب **منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت** وجود دارد. گرچه انگلس این کتاب را یک سال پس از مرگ مارکس نوشت، اما این کتاب نتیجه‌ی همکاری نزدیک پیشین این دو نفر بود. مارکس قصد داشت خودش این کار را انجام دهد و دیدگاه‌های مترقی این کتاب باید کار مشترک هردوی آنها تلقی شود.

درگیر در آن مربوط است و جامعه مجالی برای دخالت در آن نمی‌یابد. جامعه‌ی کمونیستی می‌تواند چنین کند، زیرا مالکیت خصوصی را از بین می‌برد و کودکان را بر مبنای اشتراکی آموزش می‌دهد، و از این رهگذار دو پایه‌ی ازدواج سنتی یعنی وابستگی زنان به مردان و وابستگی کودکان به والدین را که در مالکیت خصوصی ریشه دارند، از میان برمی‌دارد.

[22]

(انگلس می‌افزاید) بنابراین کمونیسم، فحشاء یعنی شکل بورژوازی «اشتراک زنان» را نیز ملغی می‌کند. مارکس و انگلس در ۱۸۵۰ فرصتی یافتند تا رویکرد «کیش زن» را هنگام مرور کتابی از دائومر که حامی دینداری نوین بود، واکاوی کنند. «طبیعت» و «زن» منزلتی الهی می‌یابند و «ایثار مرد برای زن»، فضیلت و پارسایی تلقی می‌شود. در هر دو مورد دائومر از واقعیت تهدیدکننده‌ی امروز فرار می‌کند: از سویی، با «صدق و صفای روستایی محض» (که هیچ ارتباطی با طبیعت واقعی ندارد) و از سوی دیگر با «تسلیم زنانه» (که هیچ ارتباطی با زنان واقعی ندارد). پرستش زنان همسان پرستش طبیعت است. آقای دائومر طبیعتاً کلامی درباره وضعیت اجتماعی کنونی زنان سخن نمی‌گوید؛ برعکس [به نظر او] موضوع فقط درباره‌ی خود زن است. او می‌کوشد زنان را به خاطر دشواری‌های اجتماعی که متحمل می‌شوند، با بدل‌ساختن به ابژه‌ی یک کیش توخالی و به همان‌اندازه اسرارآمیز دلداری دهد. بنابراین زنان را به آسانی با این واقعیت مواجه می‌کند که ازدواج نقطه پایانی بر استعدادشان است زیرا آنان باید از فرزندان نگهداری کنند یا اینکه به آنها می‌گوید که تا شصت‌سالگی هم می‌توانند به نوزدان شیر بدهند و از این قبیل [a] ۲۰]

شخصیت‌های زن ایده‌آل او، بسیار شبیه مردان سخن‌پرور و حامی اشرافیت همچون خود وی از کار در می‌آیند. برای دائومر، انتزاع زنانگی امری الهی است تا از این رهگذار بتوان معضل زنان واقعی در جامعه

"تغییر یک دوره‌ی تاریخی را همواره می‌توان با میزان پیشرفت زنان به سمت آزادی تعیین کرد، چرا که در این جا، در رابطه‌ی بین زن و مرد، رابطه‌ی بین قوی و ضعیف، پیروزی سرشت انسانی بر ستمگری مشهودتر از هر جای دیگر است. درجه‌ی رهایی زنان، معیاری طبیعی برای رهایی همگانی است."

Workers Socialism

Workers Socialist Organization of Afghanistan

A political and analytical journal

Issue 41

November 2018

دنیای آرژویم

شعر از فاتح شیخ

در صد هزار شهر چراغانی
 در بیشمار کارخانه، خیابان، میدان
 جشن و سرور جهانی برپا می کنیم
 دنیایی که زیر سو سویی فائوس معدن
 می بینم آسمان چراغانش را
 دنیایی که در کویر خشک نفس گیر
 می بینمش
 به سبزی جنگل ها
 می بینمش
 به سرخی منتهل ها
 آنجا من و تو یاریم
 آنجا من و تو با همه یارانیم
 با من مگو کجاست
 همین جاست یار من
 دنیای آرژوی من و تو همین دنیاست
 روی همین زمین سستی که زیر پای ماست
 تنها باید که
 زیر و رو شود
 آری باید که زیر و رو شود
 هر چه زود تر
 با دست ما که سلفه ایم و می سازیم
 باید که زیر و رو شود
 هر چه زودتر
 بگذار تا بلامه با تو بگویم
 از دنیای آرژویم

نامی که هر صبح عزمی دوباره در دلمان نقش میکند
 نامی که هر روز بویژه ها آن را با فرجه های چون
 ریش ها و کینه هایشان سیاه سپیه پوش می کنند
 اما نام قشتک دنیایم
 از زیر آن سپاهی ها هم می گوید
 آنجا
 هر جا که می روی زیبا شهر است
 با مردمی گشاده دل
 با خانه های سرشار از عشق و دوستی
 دیوار خانه ها
 تکره اگر دیواری باشد
 گلیچه های اطلسی و شمدتاند
 که مرزهای تارک فوشبختی را نشانه می کند
 آنجا
 صفای عشق
 از بند زور و زر
 از پیله دروغ و ریاکاری آزاد است
 زن یار و مرد یار هر دو برابر
 افسانه نیست این
 باور کن این حقیقتی انسانی است
 بنشین
 تا با تو بگویم
 از دنیای آرژویم
 دنیایی که روز اول مه را
 با آرژوی آمدنش هر سال

بنشین تا با تو بگویم
 از دنیای آرژویم
 دنیایی که از پشت تفنگم می بینمش
 وقتی که می جنگم
 می بینمش
 که آنجا دیگر جنگی نه، تنگی نه، زوری نه
 تا به زور براندازیم
 می بینمش
 که آنجا دیگر سرمایه کار را قیچی نمی کند
 کس را کسی امیر نمی گوید
 آنجا دیگر
 نیل را با نان در جنگ نمی بینی
 اندیشه ها و پنجه ها و ربات ها
 می سازند و می سازند
 از نان و شادی و دانش و زیبایی
 هر آنچه را که بفوهای
 اما دیگر در هیچ کارخانه نمی سازند
 نه قلی، نه گومندوقی، نه دستبندی، نه کلاه فومی
 آنجا دیگر پلیس و آفرنجی نمی بینی
 مگر صورتک هایشان را در باغ ممش پارک ممانه
 بنشین
 تا با تو بگویم
 از دنیای آرژویم
 دنیایی که نام قشتکش را هر شب
 بر دیوار خانه های فخلادشهر و زورآباد می نویسند